



سورہی حجر (در مگہ نازل شدہ است)

بہ نام خداوند بخشندهی مہربان

الف، لام، راء. این، آیاتِ کتابِ (خدا) است و سخنانی (است کہ بر تو) خوانده شدہ و واضح و روشنگر است. ۱ چہ بسا کافران (در قیامت) آرزو کنند کہ ای کاش (در برابر خدا) تسلیم بودند. ۲ رہایشان کن تا بخورند و لذت ببرند و خوش باشند و آرزو(های دور و دراز) سرگرمشان کند؛ کہ بہزودی (حقیقت را) خواهند دانست. ۳ هیچ شهری را نابود نکردیم مگر این کہ نوشتہای معین داشت (کہ اجل مردمش در آن مشخص شدہ بود). ۴ هیچ امتی از اجل خود پیشی نمی گیرد و (از آن) تأخیر نمی کنند. ۵ (کافران) گفتند: «ای کسی کہ ادعا می کند قرآن بر او نازل شدہ است، قطعاً تو دیوانہای؛ ۶ اگر راست می گویی، چرا فرشتگان را نزد ما نمی آوری؟» ۷ ما

سُورَةُ الْحَجَرِ
آیاتها ۹۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّتِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ ۱ رَبِّمَا يُوَدُّ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ۲ ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا
وَيَمْتَمَعُوا وَيُلْهِمُهُمُ الْاَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۳ وَمَا اَهْلَكْنَا
مِنْ قَرِيْبَةٍ اِلَّا وَهِيَ كَاتِبٌ مَعْلُوْمٌ ۴ مَا تَسْبِقُ مِنْ اُمَّةٍ
اَجَلَهَا وَمَا يَسْتَاْخِرُوْنَ ۵ وَقَالُوا يَا اَيُّهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ
الذِّكْرُ اِنَّكَ لَمَجْنُوْنٌ ۶ لَوْ مَا تَاتَيْنَا بِالْمَلٰٓئِكَةِ اِنْ كُنْتَ
مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۷ مَا نَزَّلْنَا الْمَلٰٓئِكَةَ اِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوْا
اِذَا مُنظَرِيْنَ ۸ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهٗ لٰحٰفِظُوْنَ ۹
وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيْعِ الْاَوَّلِيْنَ ۱۰ وَمَا يَأْتِيهِمْ
مِنْ رَسُوْلٍ اِلَّا كَانُوْا بِهِ يَسْتَهْزِءُوْنَ ۱۱ كَذٰلِكَ نَسْأَلُكَ فِي
قُلُوْبِ الْمُجْرِمِيْنَ ۱۲ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْاَوَّلِيْنَ
۱۳ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمٰٓءِ فَظَلُّوْا فِيْهِ يَعْرَجُوْنَ
۱۴ لَقَالُوْا اِنَّمَا سَكِرَاتُ اَبْصَارِنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُوْرُوْنَ ۱۵

فرشتگان را فقط هدف دار و از روی مصلحت می فرستیم، و در آن هنگام، (این کافران لجوج دیگر) مهلت داده نمی شوند. ۸ ما خود، قرآن را نازل کردیم و بی شک از آن محافظت خواهیم کرد. ۹ به راستی پیش از تو (نیز پیامبرانی را) در میان گروه های پیشین فرستادیم. ۱۰ و هیچ پیامبری نزدشان نیامد مگر این که مسخره اش می کردند. ۱۱ (همان طور که پیش از تو، پیام های خود را به مردم رساندیم و ایشان، آن را انکار کردند، بدین سان، این قرآن را (نیز) در دل های این گنه کاران وارد می کنیم. ۱۲ (ولی اینان هم) به آن ایمان نمی آورند. (آری،) راه و رسم گذشتگان (نیز بر همین شیوهی) گذشته است. ۱۳ (حتی) اگر دری از آسمان بر آنان می گشودیم و پیوسته در آن بالا می رفتند، ۱۴ حتماً می گفتند: «ما فقط چشم بندی شده ایم؛ بلکه ما افرادی جادوزده هستیم.» ۱۵

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

و تحریف، قرآن با نام ذکر آمده است. قرآن کریم از این جهت که ذکر است، باطل بر آن غلبه نمی‌کند؛ نه در روز نزولش و نه پس از آن (فصلت/۴۱-۴۲). در قرآن، نه باطل رخنه می‌کند و نه نسخ و تغییر و تحریفی که خاصیت ذکر بودنش را از بین ببرد. در آیهی شریف نیز قرآن کریم با نام ذکر آمده و گفته شده که خدای متعال آن را حفظ کرده و خواهد کرد. این اطلاق، شامل تحریف نشدن قرآن کریم از هر زیاده و نقص و تغییر لفظ یا تغییر ترتیبی که ذکر بودن آن را از بین ببرد نیز می‌شود. بنابراین اگر فرض شود که چیزی از آن ساقط شده، یا از نظر اعراب کلمات یا ترتیب آیات دچار دگرگونی شده باشد، باید قبول کرد که دگرگونی‌اش به نحویست که کمترین اثری در اوصاف آن از قبیل اعجاز، رفع اختلاف، هدایت، نور بودن، ذکر بودن، هیمنه و قهاریت بر سایر کتب آسمانی و ... ندارد، و چون همگی اوصاف یادشده همچنان و به کامل‌ترین وجه در این کتاب عزیز باقی‌ست، پس قرآن، مصون از تحریف باقی مانده است، و اگر تغییری در قرآن کریم پیدا شده باشد، از قبیل اختلاف در یک نقطه یا یک زیر و زبر و امثال آن است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۰-۱۵۵).

روایاتی در توجیه تحریف نشدن قرآن کریم

- ۱- فرموده‌ی «هنگام بروز فتنه‌ها و برای حل مشکلات، به قرآن مراجعه کنید.» (عین‌الیه، ص ۴۷۸؛ اتقان، ج ۲، ص ۱۵۱) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، دلیل بر تحریف نشدن قرآن است.
- ۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث متواتر ثقلین فرموده‌اند: «به‌درستی که من در میان شما دو چیز گران‌قدر باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل‌بیتم. تا به آن دو تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد.» (معانی‌الخبار، ص ۹۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۴). اگر بنا بود قرآن کریم دست‌خوش تحریف شود، معنا نداشت آن‌جناب مردم را به کتابی دست‌خورده و تحریف‌شده ارجاع دهد و با این شدت تأکید بفرماید که تا هر وقت به آن دو تمسک کنید، گمراه نمی‌شوید.
- ۳- در بسیاری از روایات (وسائل‌الشیعه، ج ۳، کتاب قضا، ص ۳۸۰) نیز رسول خدا و اهل‌بیت علیهم‌السلام دستور داده‌اند که روایات برای تعیین حق یا باطل بودن اخبار و صحت یا سقم انتسابشان به ایشان، به قرآن عرضه شوند. اگر در کتاب الهی تحریفی شده بود، معنایی برای این‌گونه اخبار وجود نداشت.
- ۴- دلیل دیگر برای تحریف نشدن، روایاتیست که در آن‌ها خود اهل‌بیت علیهم‌السلام، آیات قرآن را در هر باب، موافق و عین آنچه در قرآن موجود در عصر ماست، قرائت کرده‌اند. /ب

مرکز تطبیح و نشر قرآن کریم

۹. قرآن کریم؛ مصون از هرگونه تحریف

قرآن کریم، ذکری زنده و جاودانی و محفوظ از زوال و فراموشی و مصون از زیادت و نقصیست که ذکر بودنش را باطل کند. همچنین از جابه‌جا شدن آیاتش، چنان‌که دیگر ذکر و مبین حقایق معارفش نباشد، مصون است. پس آیهی شریف و آیات دیگری از قرآن (فصلت/۴۱-۴۲)، بر مصونیت قرآن از تحریف دلالت می‌کنند؛ تحریف به معنای دست‌برد در آن برای زیاد کردن یا کم کردن یا جابه‌جا کردن. قرآن، ذکر خداست، و همان‌طور که خود خدای متعال الی‌الابد هست، ذکرش نیز هست.

سخنی در باب سنخ‌شناسی ادعای تحریف قرآن

ادعای تحریف، یا به کل قرآن برمی‌گردد، یا به اجزای آن. تحریف کل قرآن (از بین رفتن کل قرآن و تنظیم کتاب دیگری نظیر آن یا غیر آن به دست اشخاص دیگر و نسبت دادن آن به پیامبر)، امری مستحیل است؛ چراکه هر چه از معارف توحیدی، سرگذشت امم قبلی، اخبار غیبی و ... از قرآن زمان پیامبر اسلام سراغ داشته‌ایم، در این قرآن هست. بنابراین، اصل کتاب الهی، به همان وضع و اسلوبی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده، باقی مانده و از بین نرفته است. تنها چیزی که بعضی از مخالفان و موافقان احتمال داده‌اند، این است که جملات مختصری یا آیه‌ای در آن زیاد یا از آن کم شده، یا جابه‌جایی یا تغییری در کلمات یا اعراب آن رخ نموده باشد. در این مورد نیز باید گفت قرآن کریم، با اوصاف و خواصی که نوع آیاتش واجد آن‌هاست، تحدی کرده؛ یعنی بشر؛ را از آوردن کتابی مشتمل بر آن اوصاف عاجز دانسته است؛ و ما تمامی آیات آن را می‌بینیم که آن اوصاف را دارد؛ بدون این‌که آیه‌ای از آن، آن اوصاف را از دست داده باشد. بر همین اساس نیز قرآن به عنوان معجزه و دلیل بر صدق مدعای پیامبر، منکران و کسانی را که در حقانیت قرآن شک دارند، را در سه مقام به مبارزه طلبیده است:

- ۱- فصاحت و بلاغت قرآن؛ ۲- نبود اختلاف در آیات قرآن: «آیا در باره‌ی قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.» (نساء/۸۲)؛ ۳- محتویات و معارف قرآن: «بگو: اگر انسان‌ها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هرچند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند.» (اسراء/۸۷).

راز تحریف نشدن قرآن کریم

چون هیچ اسمی از اسامی قرآن در دلالت بر آثار و شئون قرآن، مثل اسم «ذکر» نیست، در آیات مربوط به حفظ قرآن از زوال



وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾
وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٧﴾ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ
فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ ﴿١٨﴾ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا
رُوسًا وَيَأْتِنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَمُوزُونَ ﴿١٩﴾ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا
مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿٢٠﴾ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا
خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿٢١﴾ وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ
لِوَاقِحٍ فَنُنزِّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقِينَاكُمْوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ
بِخَزِينِينَ ﴿٢٢﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِيهِ وَنُمِيتُهُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾ وَلَقَدْ
عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَعْرِبِينَ ﴿٢٤﴾
وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٢٦﴾ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ
قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ
بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٢٨﴾ فَاذْأَسْوَيْتُهُ وَنَفَخْتُ
فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعَوْا لَهُ سُجْدِينَ ﴿٢٩﴾ فَسَجَدَ الْمَلَأِكَةُ
كُلُّهُمْ أَسْمَعُونَ ﴿٣٠﴾ إِلَّا ابْلِيسَ ابْنِ آدَمَ الَّذِي كَفَرَ فَأَتَتْهُ
النُّجُومُ سَاجِدَةً ﴿٣١﴾

به راستی در آسمان برج‌هایی (برای محافظت در برابر شیاطین) قرار دادیم و آسمان را برای بینندگان آراستیم. ۱۶ و آن را از هر شیطان رانده‌شده‌ای حفظ کردیم؛ ۱۷ مگر کسی که دزدانه گوش فرا دهد؛ که شهابی روشن تعقیبش خواهد کرد. ۱۸ و زمین را گسترانیدیم، و در آن، کوه‌هایی محکم و پابرجا افکندیم، و در آن، از هر چیز متناسبی رویانیدیم. ۱۹ و در آن برای شما و کسانی که شما روزی رسان آنان نیستید، اسباب زندگی قرار دادیم. ۲۰ (آری)، هیچ چیز نیست مگر این‌که گنجینه‌هایش نزد ماست و آن را فقط به اندازه‌ای معین فرومی‌فرستیم. ۲۱ بادها را بارورکننده‌ی (ابرها و گیاهان) فرستادیم. سپس از آسمان آبی فروفرستادیم و آنگاه شما را با آن سیراب کردیم و شما آن را (پیش از نزول، در ابرها، و پس از نزول، در نقاط گوناگون زمین) ذخیره نمی‌کنید

(؛ بلکه خدا چنین می‌کند). ۲۲ و به راستی این ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم، و وارث (جهانیان)، ما هستیم. ۲۳ بی‌گمان پیشینیان شما را می‌شناسیم و حقیقتاً آیندگان را (نیز) می‌شناسیم. ۲۴ و پروردگارت است که آنان را برمی‌انگیزد و جمع می‌کند؛ زیرا او حکیم و بسیار داناست. ۲۵ به راستی (نخستین) انسان را از گلی خشکیده (که) از گلی سیاه و متعفن و شکل‌یافته (درست شده بود)، آفریدیم. ۲۶ و پیش از آن، جنیان را از آتشی سوزان و گشنده آفریدیم. ۲۷ زمانی (را یاد کن) که پروردگارت به فرشتگان فرمود: «من بشری را از گلی خشکیده (که) از گلی سیاه و متعفن و شکل‌یافته (درست شده است)، خواهم آفرید؛ ۲۸ پس هنگامی که او را کامل و معتدل آفریدم و از روح خود در او دمیدم، برایش سجده‌کنان بیفتید.» ۲۹ پس، بدون استثنا، همه‌ی فرشتگان به آدم سجده کردند؛ ۳۰ مگر ابلیس شدن با سجده‌کنندگان سر باز زد. ۳۱

۴. حد و اندازه‌ی هر موجودی، در وقتی که نزول می‌یابد و نزولش تمام و وجودش ظاهر می‌شود، نزد خداوند معلوم است (عدد ۸/ و طلاق ۲/). پس هر موجودی، پیش از وجودش، معلوم‌القدر و معین‌القدر است، و آن قدر، از نظر علم و مشیت خداوند، مقدم بر شیء است؛ هر چند که از نظر وجود، مقارن با آن باشد.

۵. هر چیزی، پیش از نزولش به این عالم و استقرارش در آن، خزینه‌هایی نزد خداوند دارد، و قدر و محدودیت آن، بعد از آن خزینه‌ها و هم‌دوش با نزول (خلقت) آن است. بنابراین، هر چیزی، پیش از نزول، مقدر به قدر و محدود به حدی نیست، و در عین حال، باز همان شیء است.

۶. اگر این خزاین نامحدودند، چرا متعددند و به شکل جمع (خزاین) آمده‌اند؟؛ چراکه نامحدود بودن با تعدد سازگار نیست.

پاسخ این‌که درست است که خزینه‌های مذکور متعددند؛ ولی بعضی، فوق بعضی دیگر است. پس صحیح است که بگوییم متعددند و در عین حال محدود نیستند؛ زیرا این‌که می‌گوییم محدود نیستند، مقصود این است که خزینه‌ی بالا، محدود و مقدر به حد و قدر خزینه‌ی پایین نیست. پس تمامی خزاین الهی، به این اعتبار نامحدودند؛ اما وقتی به این عالم می‌آیند، به حدودی که یک شیء به خود می‌گیرد، محدود می‌شوند. شاید تعبیر به «تنزیل» در جمله‌ی «مَانِزِلُهُ» که بر نوعی از تدریج دلالت می‌کند، اشاره به همین باشد که شیء مفروض، نزولش مرحله به مرحله است، و هر مرحله‌ای که نازل شده، قدر و حد تازه‌ای به خود گرفته که پیشتر آن حد را نداشته، تا آن‌که به مرحله‌ی آخر رسیده که همین عالم دنیاست، و از هر طرف به حدود و اقدار محدود شده است؛ همچنان که به مقتضای آیه‌ی «یا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز شایان ذکری نبود.» (انسان ۱/)، انسان در عالمی انسان بوده؛ ولی چیزی که به ذکر آید، نبوده است.

۷. خزاین مذکور، تماش فوق عالم مشهود ماست؛ چون خداوند، آن‌ها را به نزد خود نسبت داده («آنچه نزد خداست، باقی‌ست.» (نحل ۹۶/)) که زوال نمی‌پذیرد. پس خزاین خدا، هر چه باشند، امور ثابتی هستند که دست‌خوش زوال و تغیر نمی‌شوند، و چون می‌دانیم که اشیا در این عالم مادی محسوس، متغیر و فانی هستند و ثبات و بقای ندارند، می‌فهمیم که خزاین الهی، متعلق به فوق این عالم مشهودند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۲۰۹-۲۱۳).

رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «خزاین خدا، کلام خداست. وقتی چیزی را اراده کند، می‌گوید کن، و آن موجود می‌شود.» (الدر المنثور، ج ۴، ص ۹۵). / ب

۲۱. سخنی در باب خزاین موجود نزد خدا و قدر موجودات

در باب تبیین معنای آیه، میان مفسران نظریات متفاوتی رایج است:

۱- مراد از کلمه‌ی «شیء» در آیه‌ی شریف، گیاهان و توابع آن یعنی حبوب و میوه‌هاست، و منظور از خزاین نزد خدا نیز بارانی‌ست که از آسمان نازل می‌شود و نباتات را می‌رویانند، و در نتیجه، حبوب و میوه‌ها عاید بشر می‌شود و انسان‌ها و حیوانات با آن‌ها زندگی می‌کنند (تفسیر فخر رازی، ج ۱۹، ص ۱۷۴).
۲- برخی نیز گفته‌اند که باران، خزانه‌های نباتات است (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۵).

۳- مقصود از این فرموده که خزاین هر چیزی نزد خداست، این است که قدرت مطلق خدا، خزانه‌ی هر چیزی برای ایجاد است. پس خدا خزاینی از انواع موجودات دارد که جز به مقدار معلوم و عدد معین بیرون نمی‌شود (تفسیر منهج الصادقین، ج ۵، ص ۱۵۷).

۴- مراد از خزاین، اسباب کلی از قبیل نور، حرارت، نسیم دائم و منظم و غیر آن است که در ترکیب یافتن مرکبات مؤثرند و انسان در ادامه‌ی زندگی‌اش به آن‌ها احتیاج دارد (روح‌البیان، ج ۴، ص ۴۵۲).

نظریه‌ی مقبول در باب معنای آیه

۱. تمام موجوداتی که بدان‌ها شیء گفته می‌شود، مشمول حکم آیه‌اند. این یعنی برای هر شیئی نزد خداوند خزینه‌هایی وجود دارد.

۲. نزول هر شیء از خزاینش، توأم با صفتی‌ست که هیچ‌گاه از نزول جدا نمی‌شود. این صفت، حدود و اندازه‌های معلومی‌ست که آن را قدر می‌نامند. این نزول البته نزول مکانی از بالا به پایین نیست؛ بلکه به معنای خلقت است. بنابراین، هر شیئی، محدود خلق می‌شود؛ زیرا اگر نامحدود بود، در محدوده‌ی احاطه‌ی خداوند نامحدود قرار نمی‌گرفت.

۳. حد و اندازه‌ای که خداوند برای هر چیز قرار داده، باعث تمایز آن شیء از سایر اشیا شده است؛ که اگر نبود، هر چیزی، همه چیز می‌شد. همچنین آثار و اعمال او که مرتبط با وجود اوست نیز با این اندازه، به او اختصاص پیدا می‌کند و نه به دیگران؛ مانند دیدن. اگر دیدن یک فرد خاص، مقید به قیود نبود، می‌بایست به تمامی دیدنی‌های مختص دیگران نیز احاطه پیدا می‌کرد، و در نتیجه، دیدن دیگران که مختص خودشان است، دیدن او نیز می‌شد؛ اما این‌طور نیست، و دیدن هر کسی، مختص خود اوست. پس «قدر»، خصوصیت وجودی و کیفیت خلقت هر موجود است.



(خدا) فرمود: «ای ابلیس، چه شده که با سجده کنندگان همراه نشدی؟» ۳۲ (ابلیس) گفت: «سجده بر بشری که آن را از گلی خشکیده آفریده‌ای (که) از گلی سیاه و متعفن و شکل یافته (درست شده است)، از شأن من دور است.» ۳۳ (خدا) فرمود: «بنابراین، از این (مقام و منزلت) بیرون شو؛ که تو (از درگاه ما) رانده شدی؛ ۳۴ و تا روز جزا، لعنت (ما) بر تو خواهد بود.» ۳۵ گفت: «پروردگارا، (حالا که مرا راندی)، تا روزی که (خلاق) زنده می شوند، به من مهلت ده.» ۳۶ فرمود: «تو از مهلت یافتگانی؛ ۳۷ تا روزی (که) آن وقت مشخص (فرا رسد).» ۳۸ گفت: «پروردگارا، چون مرا گمراه کردی، حتماً (گناهان را) در زمین برایشان زیبا جلوه می دهی و قطعاً همگان را گمراه خواهی کرد؛ ۳۹ مگر بندگان از ایشان را که خالص شده‌اند.» ۴۰ فرمود: «این، راهی راست است که (بیان

قَالَ يَا بَلِيسُ مَا لَكَ لَا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ لَمْ أَكُنْ لِسَجْدِ الْبَشَرِ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِيمٍ مَسْنُونٍ ﴿٣٣﴾ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٣٥﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ أَتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ﴿٤٤﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾ لَا يُمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾ نَبِيِّ عِبَادِي اتَّيْتُ أَنَا الْعَفْوَурُ الرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿٥٠﴾ وَنَبَّيْنَاهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ﴿٥١﴾

﴿٥١﴾

و توضیح آن،) بر عهده‌ی من است؛ ۴۱ تو هیچ تسلطی بر بندگان من نداری؛ مگر کسانی که از تو پیروی می کنند؛ یعنی گمراهان. ۴۲ بی شک، دوزخ، وعده گاه همه‌ی آنان است؛ ۴۳ که هفت طبقه دارد، (و) هر طبقه‌ای، گروه معینی از آنان را به خود اختصاص می دهد. ۴۴ پرهیزکاران در باغ‌ها (بی از بهشت) و (کنار) چشمه سارها به سر می برند؛ ۴۵ (به آنان گفته می شود:) با سلامت و امنیت وارد آنجا شوید. ۴۶ و هر کینه‌ای را که در دل‌هایشان است، می زداییم؛ در حالی که برادرانه بر تخت‌هایی روبه روی هم تکیه زده‌اند. ۴۷ در آنجا هیچ خستگی و رنجی به آنان نمی رسد و از آن بیرون نخواهند شد.» ۴۸ به بندگانم خبر ده که این من ام که بسیار آمرزنده و مهربان‌ام؛ ۴۹ و این که عذاب من است که عذاب دردناک است. ۵۰ و از میهمانان ابراهیم آگاه‌شان کن؛ ۵۱

است و ابلیس میان نفخه‌ی یکم و دوم می‌میرد.» (البرهان، ج ۲، ص ۳۴۲).

ایراد چنین سخنی این است که دعوی «تا تکلیف هست، مخالفت و معصیت هم وجود دارد»، مقدمه‌ای ناروشن است که دلیلی برای آن نیست؛ برای این که بیشتر اعتماد مفسران در این دعوی، به آیات و روایاتی است که هر کفر و فسق موجود در نوع آدمی را مستند به اغوای ابلیس و وسوسه او می‌دانند (س/۶۰؛ ابراهیم/۲۲) و آیاتی دیگر که مقتضایشان این است که تا تکلیف باشد، ابلیس هم هست، و تکلیف هم تا آدمی هست، باقی‌ست، و بنابراین نتیجه گرفته‌اند که تا آدمی هست، ابلیس نیز وجود دارد. باید اما گفت که حرفی در استناد معصیت آدمیان به اغوای شیطان نیست؛ البته تا اندازه‌ای که از آیات و روایات استفاده می‌شود. چیزی که هست، این که آیات و روایات، تنها اقتضا دارند که تا معصیت و گمراهی در زمین باشد، ابلیس هم هست؛ نه این که تا تکلیف هست، ابلیس هم باشد؛ زیرا میان وجود تکلیف و ارتکاب معصیت، رابطه‌ی مستقیم و لازمی وجود ندارد؛ بدین معنا که اگر فضای تکلیف فراهم باشد، ضرورتاً معصیت هم رخ خواهد نمود تا از تحقق لازمه‌ی معصیت، ضرورت وجود ابلیس اثبات شود.

۲- مراد از «یوم معلوم»، ظهور حضرت مهدی (عج) است. دلایل عقلی و نقلی چنین می‌نمایند که بشر به سوی سعادت سیر کرده و به‌زودی به کمال سعادت خود می‌رسد و از گناه و شر رهایی می‌یابد و به خیر و صلاح خالص دست پیدا می‌کند؛ چنان که کسی جز خدا در روی زمین پرستش نمی‌شود و بساط کفر و فسوق برچیده، و زندگی نیکو می‌شود و مرض‌های درونی و سواس قلبی از میان می‌رود. پس روز وقت معلوم که سرآمد مهلت ابلیس است، روز اصلاح آسمانی بشر است که ریشه‌ی فساد در آن به‌کلی کنده می‌شود و نه روز مرگ عمومی بشر با نفخه‌ی یکم (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۲۳۴-۲۳۷). شاید این معنا را بتوان از آیات ۱۰۵ سوره‌ی انبیاء و ۵۵ سوره‌ی نور دریافت. امام صادق (ع) در این باره فرموده است: «خدای عز و جل شیطان را مهلت داد تا روزی که قائم ما ظهور کند. در آن روز، موی ناصیه‌ی ابلیس را می‌گیرد و گردشش را می‌زند. روز وقت معلوم، آن روز است.» (عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲). بنابراین، در زمان ظهور حضرت حجت (ع) هم بشر مکلف است و هم دور از گناه؛ اما عمر شیطان نیز به سر آمده است. /ب

مرکز تطبیح و نشر قرآن کریم

۳۴ - ۴۰. عمر ابلیس تا چه زمانی است؟

وقتی خداوند از ملائکه خواست که بر آدم سجده کنند، ابلیس از سجده امتناع ورزید، و این به سبب استنکافی بود که از خضوع در برابر نوع بشر داشت و نمی‌خواست مانند ملائکه در راه سعادت بشر قدم بردارد و او را در رسیدنش به کمال مطلوب کمک کند. او، با این کار، از جمع ملائکه بیرون شد و با نوع بشر اظهار دشمنی کرد و از ایشان بیزاری جست و اعلام کرد که تا بشری وجود دارد، از دشمنی با او دست بر نمی‌دارد. خداوند نیز چون هیچ معصیتی از هیچ کس سر نمی‌زند، مگر این که دست اغوا و وسوسه‌ی شیطان در آن دخالت دارد، همه‌ی لعنت‌ها و وبال‌ها را متوجه او کرد و لعنت مطلق خود را بدو نسبت داد. شیطان هم گفت: اینک که مرا تا قیامت لعنت کردی، تا قیامت هم عمرم بده. وقتی درخواستش مستجاب شد، آنچه را که در دل پنهان کرده بود، ظاهر کرد و گفت که هرآینه همگی آنان را گمراه می‌کنم. خداوند البته آن بخش از خواسته‌ی ابلیس مبنی بر مهلت خواهی‌اش را پذیرفت؛ اما بخش دیگر را که این مهلت تا قیامت باشد، رد کرد و فرمود که مهلت می‌دهم؛ اما تا روزی معلوم و نه تا قیامت. بنابراین نمی‌توان دو تعبیر «یوم وقت معلوم» و «یوم بیعتون» را به یک معنا دانست؛ چنان که برخی بدین معنا قائل‌اند (ر.ک: تفسیر فخر رازی، ج ۱۹، ص ۲۳۴)؛ چون آیه‌ای که در آن، خداوند شیطان را به طور مطلق از منظرین دانسته («قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» (اعراف/۱۵))، با آیه‌ی مورد بحث در این سوره مقید می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۲۳۰-۲۳۴).

مراد از وقت معلوم چیست؟

در باب مراد از وقت معلوم، دو نظریه وجود دارد:

۱- منظور از «یوم» در آیه، آخرین روز تکلیف است که همان روز نفخ یکم است که تمامی خلایق در آن می‌میزند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۱۸۹) و ابلیس تا آن روز به کار خود مشغول است؛ زیرا تا تکلیف هست، مخالفت و معصیت هم وجود دارد، و چنین روزی، قهراً با روز نفخ یکم مطابق است. پس «یوم وقت معلوم» که خدا ابلیس را تا آن روز مهلت داده، همان روز نفخ یکم است، و میان نفخ یکم و دوم که همه در آن زنده می‌شوند، چهارصد یا چهل سال (به اختلاف روایات) فاصله وجود دارد، و تفاوت میان آنچه که ابلیس خواسته و آنچه که خدا اجابت فرموده، همین چند سال است. امام صادق (ع) فرموده است: «یوم وقت معلوم، روز نفخ صور



اذ دخلوا عليه فقالوا سلماً قال انا منكم وجلون ﴿٥٢﴾ قالوا
 لا تجل انا نبشرك بغلامِ عليهم ﴿٥٣﴾ قال ابشروني على ان
 مسني الكبر فبم تبشرون ﴿٥٤﴾ قالوا بشركنا بالحق
 فلا تكن من القنطين ﴿٥٥﴾ قال ومن يقنط من رحمة
 ربه الا الضالون ﴿٥٦﴾ قال فما خطبكم ايها المرسلون
 ﴿٥٧﴾ قالوا انا ارسلنا الى قوم مجرمين ﴿٥٨﴾ الا آل لوط
 انا لم نجوهم اجمعين ﴿٥٩﴾ الا امراته قدرنا انها لمن
 الغابرين ﴿٦٠﴾ فلما جاء آل لوط المرسلون ﴿٦١﴾ قال انكم
 قوم منكرون ﴿٦٢﴾ قالوا بل جئناك بما كانوا فيه يمترون
 ﴿٦٣﴾ واتيئك بالحق وانا لصدقون ﴿٦٤﴾ فاسر باهلك بقطع
 من الليل واتبع ادبرهم ولا يلتفت منكم احد وامضوا
 حيث تؤمرون ﴿٦٥﴾ وفضينا اليه ذلك الامر ان دابر هؤلاء
 مقطوع مصبحين ﴿٦٦﴾ وجاء اهل المدينة يستبشرون
 ﴿٦٧﴾ قال ان هؤلاء ضيفي فلا تفضحون ﴿٦٨﴾ واتقوا
 الله ولا تخزبون ﴿٦٩﴾ قالوا اولم ننهك عن العلمين ﴿٧٠﴾

هنگامی که نزدش آمدند و گفتند: «سلام
 (بر شما).» گفت: «ما از شما می ترسیم.»
 ۵۲ گفتند: «نترس؛ که (ما فرستادگان خدا
 هستیم و) تو را به پستی بسیار دانا مزده
 می دهیم.» ۵۳ گفت: «آیا با سالخوردگی ام
 مرا (چنین) بشارتی می دهید؟ با این حال،
 به چه چیز مزده می دهید؟!» ۵۴ گفتند:
 «به تو بشارت می دهیم؛ در حالی که (این
 بشارت) کاملاً راست و درست است؛ پس
 نومید مباش.» ۵۵ (ابراهیم) گفت: «جز
 گمراهان، چه کسی از رحمت پروردگارش
 نومید می شود؟!» ۵۶ گفت: «ای
 فرستادگان، (حالا که از جانب خدا فرستاده
 شده اید، بگویند که) مأموریت اصلی شما
 چیست؟» ۵۷ گفتند: «ما به سوی افرادی
 گنه کار فرستاده شده ایم؛ ۵۸ مگر خاندان
 لوط که حتماً همه ی آنان را نجات خواهیم
 داد؛ ۵۹ جز همسرش که مقرر کردیم
 حتماً از بازماندگان (در عذاب) باشد.» ۶۰

هنگامی که فرستادگان نزد خاندان لوط آمدند، ۶۱ (لوط) گفت: «شما افرادی ناشناس هستید.» ۶۲ گفتند:
 «(قصد بدی نداریم؛) بلکه همان (عذابی) را که همواره (قومت) در آن تردید داشتند، برای آورده ایم؛ ۶۳ و
 (حکمی به) قطع و یقین برای آورده ایم، و بی گمان ما راستگوییم؛ ۶۴ بنابراین، پاسی از شب گذشته، خانواده
 ات را (به خارج از شهر) ببر و خودت در پی آنان حرکت کن، و هیچ یک از شما نباید به پشت سرش نگاه کند،
 و (مستقیم) به همان جا که مأمور شده اید، بروید.» ۶۵ و این را به او وحی کردیم که ریشه ی (تمامی) اینان،
 صبحگاه (از بیخ و بن) کنده خواهد شد. ۶۶ اهل شهر، شادی کنان (به سمت خانه ی لوط) آمدند. ۶۷ (لوط)
 گفت: «اینان، مهمانان من اند؛ پس آبرویم را نریزید؛ ۶۸ خود را از (خشم) خدا حفظ کنید و مرا خوار نکنید.»
 ۶۹ گفتند: «مگر تو را از (مهمان کردن) مردم نهی نکرده بودیم؟» ۷۰

فرزند، «اسحاق» است (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۹۹-۱۰۰).

ابراهیم علیه السلام از رحمت و قدرت الهی مأیوس نبود

ابراهیم در حالی این بشارت را شنید که پیری سالخورده بود؛ آن هم پیرمردی که در دوران جوانی‌اش از همسرش فرزنددار نشده بود. معلوم است که برحسب عادت و بر اساس موازین طبیعی، در چنان حالی از فرزنددار شدن مأیوس بود و آن را ناممکن می‌دانست؛ اما چون از پیامبری مانند ابراهیم، یأس از رحمت خدا و نفوذ قدرت او ممکن نیست، از ملائکه پرسید که «آیا مرا در چنین جای و روزی به فرزنددار شدن بشارت می‌دهید؟».

ابراهیم سپس گویی شک کرده باشد که بشارتشان در باری فرزند بوده یا چیز دیگر، دوباره پرسید که «به چه چیز بشارتم می‌دهید؟»؛ البته نه بدین لحن که آن را بعید شمرده باشد؛ مانند برخی مردم که وقتی چیزی عجیب می‌شنوند، می‌پرسند «چه می‌گویی؟»؛ «مقصودت چیست؟».

فرشتگان گفتند که بشارت یادشده، حق است؛ پس تو به صرف این‌که بعید می‌نماید، آن را انکار مکن تا در زمره نومیدان از رحمت خدا قرار نگیری. ابراهیم علیه السلام در پاسخ این گفته‌ی آنان گفت: «کیست که از رحمت پروردگار خود نومید شود جز گمراهان؟»، و چنین فهمانید که نومیدی از رحمت پروردگار، از خصایص گمراهان است و اعتراف کرد که من از گمراهان نیستم و پرشستم، پرسش انسان نومیدی نیست که به سبب نومیدی یا جهل به قدرت خدا برای هر کار به‌ظاهر ناممکنی (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۱۹۹)، فرزنددار شدن در این سنین را بعید بشمارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶۷-۲۶۸).

پاسخ به یک پرسش

ممکن است گفته شود که ابراهیم علیه السلام در همان سنین پیری، صاحب اسماعیل شده بود، و با توجه به آن نمی‌بایست دیگر در مورد مولود جدید یعنی اسحاق تعجب می‌کرد؛ ولی باید دانست که ۱. میان تولد اسماعیل و اسحاق، به گفته بعضی از مفسران، بیش از ده سال فاصله بود، و با گذشت ده سال، آن هم در سن بالا، احتمال تولد فرزند بسیار کاهش می‌یابد؛ ۲. وقوع یک مورد مخالف موازین عادی که ممکن است جنبه‌ی استثنایی داشته باشد، مانع از تعجب در برابر موارد مشابه آن نخواهد بود؛ زیرا به هر حال، تولد فرزند در چنین سن و سالی، امری عجیب است. برخی از مفسران گفته‌اند که ابراهیم هنگام تولد نخستین فرزندش اسماعیل، ۹۹ ساله بود، و در وقت تولد اسحاق، ۱۱۲ سال داشت (تفسیر نمونه، ج ۱۱، صص ۱۰۱-۱۰۱، ب/

۴۹ - ۵۶. رابطه‌ی معنادار میان معجزه و مأیوس نشدن از رحمت خداوند

انسان چون زیر سیطره‌ی حاکمیت اسباب و علل مادی قرار گرفته و بدان‌ها عادت کرده، محال می‌داند که چیزی جز این اسباب و علل بتواند معلول‌های مورد نظرش را تحقق بخشد. بنابراین، در قبال معجزات انبیا یا کرامات اولیای الهی دچار عجز می‌شود و ناتوانی خود را با صدای رسا فریاد می‌کشد. البته نباید معجزه را محال عقلی تصور کرد؛ بلکه همان‌طور که بیان شد، معجزه نیز مشمول قانون علیت است؛ لکن علل غیرعادی، حقیقتی چون معجزه را رقم می‌زنند. پس معجزه، محال عادی است و نه عقلی؛ چراکه تحقق محال عقلی، فرض‌شدنی نیست تا بتوان آن را به خداوند نسبت داد.

با این توضیح روشن می‌شود که اتکا بر عادات نباید انسان را از تحقق اموری غیر از عادات برای بشر نومید کند. بنابراین جایز نیست که کسی از مغفرت خداوند مأیوس و از روح و رحمتش نومید شود؛ زیرا نمی‌توان این نومیدی را که چون مانعی جلو مغفرت خدا را می‌گیرد، توجیه کرد. تنها چیزی که مایه‌ی وحشت است و باید هم باشد، ترس از خود خدای متعال است. نباید کسی عذاب او را سبک شمرد، یا احتمال دهد که روزی خدای متعال نتواند عذاب کند، یا خود را از مکر او ایمن بداند؛ چراکه «خداوند بر کار خود پیروز است؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» (یوسف/۲۱)؛ و «جز زیان‌کاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند.» (اعراف/۹۹).

داستان مهمانان ابراهیم علیه السلام و پیامشان

خداوند به بندگان خود از مهمانان ابراهیم خبر می‌دهد؛ فرشتگانی که بر ابراهیم وارد شدند و بر او سلام گفتند. ابراهیم نیز آن‌گونه که وظیفه‌ی یک میزبان بزرگوار و مهربان است، غذای مناسبی برای آنان فراهم کرد؛ اما میهمان‌های ناشناس به غذا دست دراز نکردند. او از این صحنه ترسید، و وحشت خود را کتمان نکرد و با صراحت به آنان گفت: «ما از شما ترسان‌ایم.» این ترس، نتیجه‌ی سنتی‌ست که در آن زمان و زمان‌های بعد در میان بعضی از اقوام معمول بود و حتی در عصر ما نیز هست که هر گاه کسی نان و نمک دیگری را بخورد، به او گزند می‌نخواهد رساند و خود را مدیون او می‌داند. برای همین، دست نبردن به سوی غذا، دلیل بر قصد سوء و کینه و عداوت است. البته چیزی نگذشت که فرشتگان، ابراهیم را از نگرانی بیرون آوردند و «به او گفتند: ترسان مباش. ما تو را به فرزندت دانا بشارت می‌دهیم.» از آیات دیگر برمی‌آید که منظور از این



قَالَ هَلْؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ ﴿٧١﴾ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ
يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾ فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾ فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا
سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾ وَإِنَّهَا لِبَسِيلٍ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْآيَةِ لَظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾
فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿٧٩﴾ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ
الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾ وَءَاتَيْنَاهُمْ ءَايَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾
وَكَانُوا يُنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ ﴿٨٢﴾ فَأَخَذْتَهُمُ
الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ
وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ﴿٨٥﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
الْخَلِيقُ الْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِ وَالْقُرْآنَ
الْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾ لَاتُمَدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَاهُ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ
وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ وَقُلْ إِنِّي
أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿٨٩﴾ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾

گفت: «اینان، دختران من هستند؛ اگر قصد انجام (کاری) دارید (، با ایشان ازدواج کنید)». ۷۱ (ای محمد)، به جانت سوگند که قوم لوط در مستی‌شان سرگردان بودند. ۷۲ (سرانجام)، هنگام طلوع آفتاب، آن بانگ (مرگبار)، آنان را فرا گرفت. ۷۳ در نتیجه، آن (سرزمین) را زیر و رو کردیم و آنان را با کلوخ‌هایی سنگ‌باران کردیم. ۷۴ بی‌گمان در این (سرگذشت)، برای نکته‌بینان، نشانه‌هایی وجود دارد. ۷۵ (ویرانه‌های) آن (هنوز) بر سر راهی که (برای مسافران) دایر است، قرار دارد. ۷۶ به راستی در آن (چه گفته شد)، برای مؤمنان، نشانه‌ای وجود دارد. ۷۷ به راستی اهالی آن سرزمین پردرخت، (یعنی قوم شعیب)، ظالم بودند. ۷۸ پس، آنان را مجازات کردیم، و (شهرهای ویران‌شده‌ی) آن دو (قوم)، بر سر راهی آشکار قرار دارد. ۷۹ به راستی اهالی حجر، (یعنی قوم ثمود)، پیامبران را دروغگو برشمردند. ۸۰ ما نشانه‌هایمان را به آنان

عرضه کردیم؛ (ولی) نتیجه این شد که به آن پشت می‌کردند. ۸۱ آنان در امنیت (و آسایش)، از کوه‌ها (برای خود) خانه‌هایی می‌تراشیدند. ۸۲ پس صبحگاه، آن بانگ (مرگبار)، آنان را فرا گرفت. ۸۳ و آنچه (از خانه‌های محکم و مال و ثروت) به دست می‌آوردند، سودی به حالشان نداشت. ۸۴ (آری)، به درستی که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، هدفمند آفریدیم و قطعاً قیامت فرا خواهد رسید. پس به شیوه‌ای نیکو چشم‌پوشی کن. ۸۵ بی‌گمان پروردگار توست که بسیار می‌آفریند و بسیار داناست. ۸۶ به راستی به تو هفت آیه‌ی (مهم) از آیاتی که یکدیگر را توضیح می‌دهند (یعنی سوره‌ی حمد) و (نیز) قرآن بزرگ را دادیم. ۸۷ به آنچه که با آن، گروه‌هایی از آنان را به وسیله‌ی آن بهره‌مند کردیم، چشم مدوز و برایشان اندوه مخور و با مؤمنان مهربان و فروتن باش. ۸۸ بگو: من (در مورد عذاب) صرفاً هشداردهنده‌ای آشکارم؛ ۸۹ (عذابی که خواهد آمد؛) همان‌طور که (آن را) برتقسیم‌کنندگان (قرآن) فروفرستادیم؛ ۹۰

۸۵ - ۸۹. چهار دستور راه‌بردی به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

خداوند در این آیات شریف، چهار دستور مهم و راه‌بردی به پیامبر خود ابلاغ فرموده است: ۱. تمایل نداشتن به دارایی کفار؛ ۲. غم نخوردن از کفر و استهزای آنان؛ ۳. خفص جناح برای مؤمنان؛ ۴. روشن کردن مأموریت خود.

این دو آیه، در مقام بیان صفح جمیلیست که دستورش در آیات گذشته آمده است.

مراد از صفح جمیل

«صفح» یعنی علاوه بر عفو کردن يك فرد، به او روی خوش نیز نشان دهیم؛ یا صفحه‌ی روی او را ببینیم و به روی خود نیاوریم؛ یا صفحه‌ای را که گناه و جرم او را در آن ثبت کرده بودیم، ورق بزینیم و به صفحه‌ی دیگر برویم. حضرت علی رضی الله عنه معنای صفح را عفو و رضایت بدون عتاب دانسته است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۲۱؛ معانی‌الخبار، ص ۳۷۳).

چرا عفو بدون عتاب؟

خداوند در مقام تبیین علت صفح به پیامبر خود می‌فرماید: اکنون که خلقت عالم به حق است و روزی هست که کفار در آن محاسبه و مجازات می‌شوند، پس دیگر به تکذیب و استهزای آنان میندیش و از آنان درگذر؛ بدون این‌که عتاب یا مناقشه یا جدال کنی؛ برای این‌که پروردگارت که تو و ایشان را آفریده و از وضع و حال همگان باخبر است، روزی فراروی آنان قرار داده که در آن هیچ چیزی فوت نمی‌شود.

این فرمان الهی، بعد از دستور «آنچه را که مأموریت داری، آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان (و به آن‌ها اعتنا نکن)» (حجر/۹۴) صادر شده، و برای همین، جنبه‌ی آرامش‌بخشی به قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دارد و در مقام جلب رضایت خاطر آن جناب است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۲۸۰-۲۸۱). خداوند، چهار شاخص برای صفح جمیل معرفی فرموده است:

۱- تمایل نداشتن به دارایی کفار؛ یعنی چشم از نعمت‌های ظاهری و باطنی‌ای که به تو بخشیده‌ایم، بر مگیر، و با حسرت به آنچه که به برخی از زنان و مردان یا اصنافی از کفار داده‌ایم، خیره مشو. مقصود از این خیره شدن، نگاه طولانی (ر.ک: تفسیر فخر رازی، ج ۱۹، ص ۲۱۰) نیست؛ بلکه رغبت و میل و تعلق قلبی

به متاع‌های زندگی مردم از قبیل مال و جاه و آوازه و شهرت است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «کسی که چشم خود را به آنچه در دست دیگران است، بدوزد، همیشه اندوهگین و غمناک خواهد بود و هرگز آتش خشم در دل او فرو نمی‌نشیند.» (تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۱۲۱).

۲- اندوهگین نبودن از کفر کافران: یعنی از اصرار کافران به تکذیب و استهزا و لجاجت در ایمان نیاوردن غم مخور.

۳- خفص جناح در برابر مؤمنان: در باب مفهوم این عبارت، چند بیان آمده است: برخی از مفسران گفته‌اند که این تعبیر، کنایه از تواضع و نرم‌خوییست و از آن رو تواضع را «خفص جناح» نامیده‌اند که مرغ وقتی می‌خواهد جوجه‌هایش را در آغوش بگیرد، پر و بالش را باز می‌کند و بر سر جوجه‌هایش می‌گستراند و خود را تسلیم آن‌ها می‌کند (روح‌المعانی، ج ۱۴، ص ۸۰). بعضی دیگر گفته‌اند که به معنی صبر و خویشنداری و سازگاری با مؤمنان است. این صبر با معنایی مناسب دارد که کنایه باشد از زیر بال گرفتن مؤمنان و همه‌ی همت خود را مصروف و منحصر کردن در معاشرت و تربیت و تأدیب ایشان به آداب الهی؛ یا این‌که کنایه باشد از ملازمت با مؤمنان و تنها نگذاشتن آنان و جدا نشدن از ایشان؛ همچنان که مرغ وقتی خفص جناح می‌کند، دیگر پرواز را تعطیل می‌کند و از جوجه‌هایش جدا نمی‌شود. امیر مؤمنان علی رضی الله عنه در نامه‌ی خود به محمد بن ابی‌بکر چنین می‌فرماید: «بال‌های خود را برای آنان فرود آر و در برابرشان نرمش کن و چهره‌ی خود را بگشا و میانشان حتی در نگرستی مساوات کن.» (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۲۷).

۴- انذار: یعنی من ادعایی جز این ندارم که نذیری هستم تا شما را انذار کنم و از عذاب خدای سبحان بترسانم، و مبینی هستم تا آنچه را که بدان محتاج هستید، بیان کنم، و بیش از این، حرف و ادعایی ندارم (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۲۸۳-۲۸۵).

دستور به صفح و عفو که دستوری عمومی و ابدیست، با دستور به جهاد منافاتی ندارد؛ زیرا هر يك از این دو، جایی ویژه دارند: در جایی باید با عفو و گذشت پیش رفت، و هنگامی که عفو و گذشت سبب جرأت و جسارت و سوء استفاده دشمن می‌شود، چاره‌ای جز شدت عمل نیست (تفسیر نمونه، ج ۱۱، صص ۱۲۸-۱۲۹). / ب



الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿٩١﴾ فَوَرَبِّكَ لَنَسَلْتَهُمْ
 أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ
 وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٤﴾ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِينَ ﴿٩٥﴾
 الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَقَدْ
 نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿٩٧﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
 وَكُنْ مِنَ السَّجِدِينَ ﴿٩٨﴾ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿٩٩﴾

سُورَةُ النَّحْلِ
 آیاتها ۱۲۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنِّي أُمِرْتُ بِاللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 ﴿١﴾ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ
 عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونَ ﴿٢﴾ خَلَقَ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣﴾
 خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٤﴾ وَالْأَنْعَامَ
 خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾
 وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْبِحُونَ وَحِينَ تُسْرَحُونَ ﴿٦﴾

همانان که قرآن را بخش بخش کردند (و به هر بخشی، نسبتی ناروا دادند). ۹۱ به پروردگارت سوگند که بی شک همه‌ی آنان را بازخواست می‌کنیم؛ ۹۲ در مورد آن چه می‌کردند. ۹۳ پس آنچه را که بدان مأمور شده‌ای، آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان؛ ۹۴ زیرا ما شرّ مسخره‌کنندگان را از سر تو برداشتیم؛ ۹۵ همانان که همراه خدا، معبودی دیگر قرار می‌دهند. پس به زودی خواهند دانست. ۹۶ به راستی می‌دانیم که سینه‌ی تو با سخنان آنان تنگ می‌شود. ۹۷ بنابراین، در حالی که پروردگارت را می‌ستایی، (از هر عیب و نقصی) منزّه‌اش شمار و از سجده‌کنندگان باش؛ ۹۸ و تا زمانی که مرگ سراغت بیاید، پروردگارت را پرستش کن. ۹۹

سوره‌ی نحل (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

فرمان قطعی خدا (در مورد یاری مؤمنان

و عذاب کافران) فرا خواهد رسید؛ بنابراین، از خدا نخواهید که (در آن) شتاب کند. او بسیار منزّه و از شرک‌ورزی آنان برتر است. ۱ فرشتگان را همراه روح که (شأنی) از شئون (خاص) خداست، بر هر کس از بندگانش که می‌خواهد، نازل می‌کند؛ (با این پیام) که (مردم را) هشدار دهید که حقیقت این است که هیچ‌کس از خدایی جز من نیست؛ بنابراین، خودتان را از (خشم) من در امان نگه دارید. ۲ آسمان‌ها و زمین را هدف دار آفرید. (او) از شرک‌ورزی آنان برتر است. ۳ انسان را از نطفه‌ای آفرید؛ (ولی) نتیجه این شده است که (بر خلاف انتظار، حقیقت را نمی‌پذیرد و) ناگاه دشمنی آشکار می‌شود. ۴ و چهارپایان را آفرید؛ در حالی که شما در آنها، (وسيله‌ی) گرمی و سودهایی دارید و (همچنین) از (گوشت) آنها می‌خورید. ۵ و شامگاه که آنان را از چراگاه به محل استراحت‌شان باز می‌گردانید، و صبحگاه که آنان را به چرا می‌برید، در آنها (مایه‌ی شکوه و

زیبایی) برایتان وجود دارد؛ ۶

۹۰ - ۹۹. عبودیت تام خداوند، در گرو ایمان به کل دین اوست

«عضین»، از کلمه‌ی «عضوه» به معنای متفرق کردن و پراکندن اجزاست (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۲۱۲).

خداوند، در این آیات شریف، قومی را یادآوری می‌کند که در اوایل بعثت، برضد بعثت و برای خاموشی نور قرآن قیام کردند و آن را پاره پاره کردند؛ آنچه را که به سودشان بود، گرفتند، و آنچه را که به زیانشان بود، کنار گذاشتند. در حقیقت به جای این‌که کتاب الهی و دستورهایش را رهبر و راه‌نمای خود بپذیرند، آن را ابزاری برای رسیدن به مقاصد شومشان قرار دادند؛ چنان‌که اگر کلمه‌ای به نفعشان بود، بدان چسبیدند، و اگر هزاران کلمه به زیانشان بود، آن‌ها را کنار گذاشتند (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۳۳) تا مردم را از راه خدا باز دارند. خداوند هم عذاب را بر ایشان نازل و هلاکشان کرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۲۸۶).

برخی (کشاف، ج ۲، ص ۵۸۹)، این عمل را به یهود و نصارا نسبت داده و گفته‌اند که آنان، هم انبیای الهی را جزء جزء کرده‌اند (بعضی را تأیید و گروهی را تکذیب کردند) و هم کتاب‌هایشان را؛ که این اقوال صحیح نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۲۸۸ - ۲۸۹).

انسان، مکلف به عبودیت تام است

از سیاق آیات شریف برمی‌آید که خداوند به پیامبر خود دستور سلوک در راه تسلیم و اطاعت و قیام به لوازم عبودیت را داده است تا یقین بدو رسد.

می‌توان احتمال داد که مراد از آمدن یقین، رسیدن اجل مرگ باشد که با فرا رسیدنش، غیب به شهادت، و خبر به عیان مبدل می‌شود. در این صورت، آیه چنین معنا می‌دهد که تو بر عبودیت خود ادامه بده و همچنان بر اطاعت و اجتناب از معصیت صبر کن، و نیز همچنان آنچه را که ایشان می‌گویند، تحمل کن تا مرگت فرا رسد و به عالم یقین منتقل شوی؛ آن وقت مشاهده خواهی کرد که خدا با آنان چه معامله‌ای می‌کند.

پس نباید پنداشت که چنین یقینی با تفکر یا ریاضت و عبادت به دست می‌آید؛ چراکه بعضی گمان می‌کنند که آیه‌ی شریف چنین دلالت می‌کند که عبادت تا وقتی لازم است که یقین نیامده باشد، و همین که انسان یقین پیدا کرد، دیگر نماز و روزه بر او واجب نیست. این نظر کاملاً فاسد است؛ برای این‌که اگر مقصود از یقین، آن یقین معمولی باشد که از راه تفکر یا عبادت پدید می‌آید، بی‌گمان رسول خدا ﷺ در هر

حال آن را داشته است؛ همچنان‌که آیات دیگر قرآن، وجود آن را در ایشان تأیید می‌کند، و پیامبر ﷺ خود اذعان کرده‌اند که دستور به عبادت دارند تا بر ایشان یقین بیاید (الدراهمثور، ج ۴، ص ۱۰۹).

ماهیت تکالیف الهی

همه‌ی حرکات موجودات، در راستا و متناسب با کمال آن‌هاست، و هیچ موجودی به صورت ذاتی خلاف کمال خود حرکت نمی‌کند. محرومیت از رسیدن به هدف، مربوط به افراد خاصی از هر نوع است و نه همه‌ی افراد یک نوع. آدمی نیز غایتی وجودی دارد که بدان نمی‌رسد مگر این‌که اجتماعی و مدنی زندگی کند. علت لزوم این زندگی اجتماعی، جهاز ذاتی او چون نر و مادگی، عواطف و احساسات، کثرت حوایج و تراکم آن‌ها، و ... است. همین اجتماع و مدنیت، آدمی را به احکام و قوانینی محتاج می‌کند که با احترام نهادن به آن‌ها و به کار بستن‌شان، امور گوناگون زندگی‌اش را نظم می‌بخشد و اختلافات اجتناب‌ناپذیر خود با دیگران را برطرف می‌کند. این قوانین، ناشی از حوایجی‌ست که تجهیزات بدنی و روحی‌اش ایجاب می‌کند، و این معنا، همان معنای فطری بودن دین خداست.

دین خدا، نقش همین قوانین را دارد که وجود عالم و آدم، آن را اقتضا می‌کند، و در صورت اجرا، اجتماع بشری را اصلاح می‌کند و به اهداف وجودی‌اش می‌رساند، و در صورت اجرا نشدن، بشریت به تباهی کشیده و نظام عمومی جهان مختل می‌شود. این قوانین، چه عبادی باشد و چه اجتماعی، لازم است که از طریق نبوت الهی و وحی آسمانی به آدمی برسد، و انسان، چه کامل باشد و چه ناقص، باید در عالم دنیا به آن قوانین تن در دهد. احتیاج آدمی به دین در صورت ناقص بودن، ثابت شده است؛ اما اگر از حیث علم و عمل کامل باشد نیز مکلف به اجرای تکالیف دینی‌ست؛ چراکه اگر تجویز کنیم که انسان کامل تکلیف نداشته باشد، تجویز کرده‌ایم که چنین انسانی، قوانین و احکام را بشکند و معاملات را به نحو فاسد به انجام رساند و مجتمع انسانی را فاسد کند؛ در حالی که خداوند چنین نخواسته است؛ ضمن این‌که افعال نیک، هم مقدمه‌ی نیل به ملکات نفسانی و هم از آثار تخلّف‌ناپذیر آن ملکات‌اند. بنابراین نمی‌توان فرض کرد که انسان کامل مکلف نباشد و بر اساس فضایل نفسانی عمل نکند؛ چراکه اگر چنین باشد، هم اراده‌ی خداوند در باره‌ی نوع بشر باطل می‌شود و هم او برخلاف ملکات نفسانی خود عمل کرده؛ که ناممکن است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۲۹۳-۲۹۵) / ب/



وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا يَشُقُّ
الْأَنْفُسَ ۚ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ
وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾
وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَنَّاكُمْ
أَجْمَعِينَ ﴿٩﴾ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ
مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ
بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ
الثَّمَرَاتِ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾
وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ
مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ رَبِّ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
﴿١٢﴾ وَمَا ذَرَأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ۚ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الَّذِي
سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا
مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفَلَكَ مَوَاحِرَ فِيهِ
وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۚ وَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾

و بارهای سنگین شما را به سرزمینی (دور) حمل می‌کنند که فقط با رنج و فشار بر بدن‌ها می‌توانستید به آنجا برسید. (آری)، به‌راستی که پروردگار شما، رؤوف و مهربان است. ۷. و اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها را (آفرید) تا بر آن‌ها سوار شوید و تجملی (برایتان) باشد. و (نیز) چیزهایی می‌آفریند که شما نمی‌دانید. ۸ (نشان دادن) راه راست، بر عهده‌ی خداست، و برخی از راه‌ها، انحرافی‌ست، و اگر (خدا) می‌خواست، قطعاً همه‌ی شما را هدایت می‌کرد. ۹ او کسی‌ست که از آسمان آبی فرو فرستاد که شما از آن، (آب) آشامیدنی دارید، و از آن، گیاهانی (روبیده) است که (چهارپایان‌تان را) در آن می‌چرانید. ۱۰ با آن، برایتان کشت و زرع و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر محصولی می‌رویاند. به‌راستی در این (نکته)، برای افرادی که می‌اندیشند، نشانه‌ای وجود دارد. ۱۱ شب

و روز و خورشید و ماه را در جهت منافع (و کمال) شما، رام و مسخر کرد، و ستارگان (نیز) به فرمانش در تسخیر او قرار دارند. حقیقتاً در این (پدیده‌ها) برای افرادی که عقل خود را به کار گیرند، نشانه‌هایی وجود دارد. ۱۲ (و نیز برای شما مسخر کرد) آنچه را که در زمین برای شما پدید آورد که رنگ‌های گوناگونی دارد. به‌راستی در این (پدیده نیز) برای افرادی که پند می‌گیرند، نشانه‌ای وجود دارد. ۱۳ او کسی‌ست که دریا را (برای شما) رام کرد تا از آن، گوشت تازه‌ی (ماهی) بخورید، و از آن، زیوری بیرون آورید که برای زینت خود از آن استفاده می‌کنید. و کشتی‌ها را در آن می‌بینی که (برای اهدافی مهم، سینه‌ی آب را) می‌شکافند، و (یکی از آن اهداف) این (است) که شما از فضل خدا طلب کنید، و (دیگری) این‌که شاید شما سپاسگزاری کنید. ۱۴

که خدا نخواست هدایت شوند؛ زیرا اگر خدا می‌خواست، خود همه را هدایت می‌کرد، و ایشان چاره‌ای جز هدایت نداشتند؛ چون خداوند، در هر حال، قاهر و غالب است. پس سبیل قصد، بر اساس اختیار انسان بنا شده است؛ چنان‌که انسان با اعمال صالح و اجتناب از معاصی، آن را می‌پیماید، و افراد در اطاعت و معصیت از این راه، متفاوت‌اند.

نزاع جبری‌ها و تفویضی‌ها

تفویضی‌ها (معتزله که می‌گویند افعال انسان، مخلوق اراده‌ی اوست و با خداوند نسبتی ندارد)، به این آیه چنین استدلال کرده‌اند که پاره‌ای از امور را می‌شود به خدا نسبت داد، و پاره‌ای دیگر را نمی‌شود؛ چون در این آیه، قصدالسبیل را به خدا نسبت داده و سبیل جائز را نسبت نداده است (الکشاف، ج ۲، ص ۵۹۶).

در مقابل، جبری‌ها (اشاعره که می‌گویند افعال انسان، مخلوق خداست و با اراده‌ی انسان نسبتی ندارد)، گفته‌اند که هر دو راه، از ناحیه‌ی خداست، و اگر خدا سبیل جائز را به خود نسبت نداده، برای رعایت شأن خالقیت بوده است (روح‌المعانی، ج ۴، ص ۱۰۴).

راه حل نزاع

در دلالت آیه بر این‌که قصدالسبیل، منسوب به خداست و سبیل جائز، منسوب بدو نیست، هیچ شکی نیست؛ لیکن این دلالت، مستلزم این نیست که سبیل جائز، مجعول دیگران باشد؛ چون گفتیم که سبیل جائز و راه ضلالت، در حقیقت راه نیست تا جعل‌شدنی باشد؛ بلکه اگر دقت کنیم، راهی نرفتنی و امری عدمی است، و امر عدمی هم جعل‌پذیر نیست تا در این باره بحث کنیم که چه کسی این بیراهه و ضلالت را جعل و ایجاد کرده است. البته اگر در مواردی، ضلالت گمراهان به خدا نسبت داده شده، معنایش هدایت نکردن اوست.

ممکن است پرسیده شود که پس چرا خداوند می‌فرماید که «هر کس را که بخواهد، هدایت می‌کند، و هر کس را که بخواهد، گمراه می‌کند» (فاطر/۸). پاسخ این است که وقتی انسان، فسق و تباهی را پیشه‌ی خود کند و به سوء اختیار (نه عدم اختیار) خود، از مسیر عبودیت خدا (فطرت) بیرون آید، خدای را نافرمانی کرده و به راه گمراهی پا نهاده است (همان گمراهی مستند به انسان). در این حال اگر از گمراهی بازنگردد (توبه نکند)، خداوند او را با توفیق ندادن به درک هدایت، به ضلالتی بیشتر مجازات می‌کند و ضلالتش را ثابت می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، ص ۳۱۲-۳۱۵). /ب

۹. خداوند با هدایت بشر، بر او منت نهاد

کلمه‌ی «قصد»، به معنای استقامت راه است؛ یعنی راه چنان مستقیم باشد که در رساندن سالک خود به هدف، مسلط باشد (مفردات، ص ۶۷۲). «جائر» نیز به معنای منحرف از هدف است که رهرو خود را به غیر هدف می‌رساند و از هدف دور می‌کند.

پروردگار، هدایت بشر را بر خود واجب فرمود

مقصود از فرموده‌ی «قصد سبیل، بر خداست»، این است که بر خدا واجب است که سبیل قاصد و راه مستقیم را برای بندگانش معین کند تا آن راه، ایشان را به سعادت و فلاح بکشانند، و چون حاکمی غیر از خدا نیست که او را بدین واجب محکوم کند، پس او خودش بر خود واجب کرده است که راهی برای بندگان خود قرار دهد و ایشان را به سوی خود هدایت کند. راه قرار دادنش نیز همین است که انسان و بلکه هر موجودی را به قوا و ادواتی مجهز کرده که اگر آن‌ها را درست به کار گیرد، به کمال مطلوب و سعادت می‌رسد؛ همچنان که در قرآن آمده است: «پروردگار ما، همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه‌ی آفرینش او بوده، داده و سپس هدایت کرده است.» (طه/۵۰)؛ یا فرموده است: «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرت است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده. دگرگونی در آفرینش الهی نیست.» (روم/۳۰).

«هدایت»، تلقین‌هایی است که خداوند از دو ناحیه در بشر القا کرده است: ۱. از ناحیه‌ی فطرت: «قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) نظم بخشیده، سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را بدو الهام کرده است.» (شمس/۸۷)؛ ۲. از طریق ارسال رسل و انزال کتب و تشریح شرایع: «ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد (و پذیرا شود) یا ناسپاس.» (انسان/۳).

ضلالت، راه نیست؛ بلکه بیراهه است

در این آیه، خدای سبحان، قصدالسبیل را به خود نسبت داده است؛ زیرا این راه، رهرو خود را به خدا می‌رساند. سبیل جائز را اما برای این به خود نسبت نداده که راه ضلالت است و خالق آن، خدا نیست؛ بلکه انحراف از راه هدایت و نپیمودن آن است، و بنابراین، بیراهه است.

شاید کسی توهم کند که قرار دادن راه هدایت که نافرمانی اکثر مردم را نیز در پی دارد، مغلوب شدن خدا به دست خود است؛ اما خداوند، پاسخ این توهم را می‌دهد که اگر اکثر مردم، راه خدا را نمی‌روند، به سبب عجز خدای سبحان و غلبه‌ی آنان بر خدا و شکست خوردن او نیست؛ بلکه بدین سبب است



وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَضَهَا وَسُبُلًا
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾ وَعَلَّمَتْ بِاللَّجَمِ هُمْ يَهْتَدُونَ
﴿١٦﴾ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾ وَإِنْ
تَعَدَّوْا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٩﴾ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرُ
أَحْيَاءٍ وَمَا يُشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٢١﴾ إِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ
فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ
﴿٢٢﴾ لَأَجْرَمَ أَنْتَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ
لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿٢٣﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ
قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضَلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ
أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ﴿٢٥﴾ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
فَأَنَّى اللَّهُ بُنِيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ
مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

و در زمین، کوه‌هایی محکم و پابرجا افکند تا شما را نلرزاند، و (نیز) رودها و راه‌هایی (در زمین قرار داد) تا شما راه خود را پیدا کنید. ۱۵ و نشانه‌هایی (دیگر نیز قرار داد)، و آنان به وسیله‌ی ستارگان، راه خود را پیدا می‌کنند. ۱۶ آیا کسی که می‌آفریند، مانند کسی‌ست که نمی‌آفریند؟ آیا پند نمی‌گیرید؟ ۱۷ (آری)، اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، نمی‌توانید شمارش آن را به پایان رسانید. به‌راستی خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۸ خدا از آنچه پنهان می‌کنید و از آنچه آشکار می‌کنید، آگاه است. ۱۹ و کسانی که (مشرکان، آنان را) به جای خدا می‌پرستند، هیچ چیز نمی‌آفرینند و (خودشان) آفریده شده‌اند. ۲۰ (بت‌ها،) مردگانی بی‌جان‌اند و نمی‌دانند که (عبادت‌کنندگانشان) چه زمانی برانگیخته می‌شوند. ۲۱ معبود شما، معبودی یگانه است. پس (با وجود دلایل قطعی بر

یگانگی خدا، حقیقت این است که) کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان (حق را) انکار می‌کند و تکبر می‌ورزند. ۲۲ بی‌شک خداوند از آنچه پنهان می‌کنند و از آنچه آشکار می‌کنند، آگاه است. او متکبران را دوست ندارد. ۲۳ هنگامی که به آنان گفته می‌شود «پروردگارتان چه چیزی نازل کرده است؟»، می‌گویند: «(این‌ها،) افسانه‌های باطل پیشینیان است.» ۲۴ تا سرانجام، در روز قیامت، بار سنگین (گناهان) خود را کامل به دوش کشند، و (نیز) بخشی از بارهای سنگین کسانی را که گمراه‌شان کرده بودند، (حمل کنند) و این؛ در حالی بود که (آن افراد گمراه‌شده) هیچ اطلاعی (از احکام خدا) نداشتند. وای که چه بد باری به دوش می‌کشند! ۲۵ البته پیشینیان آنان (نیز) نیرنگ زدند (و به خیال خود، بنایی از عزت و قدرت برآختند). پس (فرمان) خدا، از پایه‌ها سراغ بنای آنان آمد، و سقف (آن بنا) از بالای سرشان بر آنان فرو ریخت، و از جایی که فکر (ش را هم) نمی‌کردند، عذاب سراغشان آمد. ۲۶

۱۶-۱۸. نعمت وجود پیامبر ﷺ و اهل بیت ائمه اطهار؛ والاترین نعمت‌ها

نعمت‌های الهی، چنان زیادند که از حیطه‌ی شمارش بیرون‌اند، و چگونه می‌توان نعمت‌های خدا را شمرد؛ در حالی که عالم وجود، با تمامی اجزا و اوصاف و احوالش که همه به هم مرتبط و پیوسته‌اند و هر يك در دیگری اثر دارد و وجود یکی، متوقف بر وجود دیگری‌ست، مجموعه‌ای از نعمت‌های خداست؟! در حقیقت، هیچ موجودی نیست مگر این‌که در مقایسه با نظام کلی عالم، نعمت است؛ هرچند که بعضی از موجودات، نسبت به برخی دیگر، نعمت نباشند.

رابطه‌ی نعمت با رحمت و مغفرت

خداي سبحان، علت کثرت نعمت را رحمت و مغفرت خود معرفی کرده است؛ چراکه خروج نعمت از حد شمارش، از برکات دو صفت مغفرت و رحمت اوست: با مغفرتش که همان پوشاندن است، بدی نقص و قصور اشیاء را می‌پوشاند، و با رحمتش که اتمام نقص و رفع حاجت است، خیر و کمال هر چیزی را ظاهر می‌کند و آن را به زیور جمال می‌آراید. بنابراین، مغفرت و رحمت او، بر تمامی موجودات گسترده است؛ چون هر چیزی که فرض شود، وقتی برای چیز دیگری مایه‌ی خیر و نفع شد، برای آن، نعمت حساب می‌شود. بنابراین، بعضی از اشیاء، نسبت به برخی دیگر، نعمت‌اند. پس نعمت خدا، همان وسعت و عمومیتی را دارد که مغفرت و رحمتش دارد، و خداوند، در این آیه، با ظرافت تمام، بدون آن‌که سخنی از گناه و معصیت بگوید، از مغفرت گفته است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۳۲۲).

نعمات الهی؛ راهی برای نیل به فهم توحید ربوبی

مشرکان و بت‌پرستان، هم قائل به وجود خدا هستند و هم خداوند را خالق هر چیز حتی بت‌های خود می‌دانند؛ اما دچار شرک ربوبی - و همچنین شرک عبادی - هستند؛ یعنی سهمی از تدبیر برای خدایان خود قائل‌اند.

خداوند در این آیات شریف و آیات قبل و بعد آن، نعمات خود را نام برده است تا توحید ربوبی را اثبات کند؛ چون وقتی فردی قبول دارد که خدا خالق هر چیزی‌ست، باید او را متوجه کرد که آثار مخلوقات او که همانا تنعم از آنهاست نیز از خداست، و اوست که این‌همه نعمت را در اختیار ما گذارده، و

چون وجود این نعمت‌ها، از آن او و ملک اوست، و ملکیت او نه باطل و نه به دیگری منتقل می‌شود و نه تبدیل قبول می‌کند، پس منعم حقیقی ما، تنها اوست، و هیچ موجود دیگری غیر از او، سهمی از منعم بودن ندارد. حتی خود نعمت هم نعمت بودنش از خودش نیست و صاحب‌نعمت ما نخواهد بود؛ چون هم خودش و هم اثرش هر دو ملک خداست (همان، ص ۳۲۰).

پیامبر ﷺ، به مثابه نجم، و اهل بیت ائمه اطهار، به مثابه علامت‌اند

گرچه در این آیات شریف، راه‌ها و طرق زمین، نعمت الهی نامیده شده، - چراکه راه‌ها، مهم‌ترین وسیله ارتباطی برای پیش‌رفت تمدن انسانی هستند و برای همین، در برنامه‌های سازندگی، پیش از هر چیز، سراغ ایجاد راه مناسب می‌روند، زیرا بدون آن، هیچ فعالیت عمرانی‌ای ممکن نیست -، بیان قرآن در این زمینه می‌تواند سرمشقی برای «زندگی معنوی» انسان‌ها نیز باشد؛ چراکه برای رسیدن به هر هدف مقدس، پیش از هر چیز، انتخاب راه صحیح لازم است، و علاوه بر راه، وجود علامات و نشانه‌ها نیز اهمیت حیاتی دارند؛ زیرا راه‌های مشابه هم بسیارند، و گم کردن راه اصلی در میان آن‌ها کاملاً ممکن و آسیب‌رسان است. اینجاست که نقش «علامات» مشخص می‌شود؛ علامتی که به‌ویژه مؤمنان زیرک (متوسمان) باید به‌دقت مراقب آن‌ها باشند. متوسمان، از منظر امام باقر (ع)، «مؤمنانی هستند که دارای فراست‌اند؛ چراکه به نور خدا می‌بینند.» (نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۳). بنابراین، مکتب‌ها، سنت‌ها، دعوت‌ها و حتی اشخاص را با نشانه‌ها می‌شناسند، و حق را در سایه‌ی نشانه‌های آن‌ها، از باطل تشخیص می‌دهند (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۸۷-۱۸۸).

در روایات بسیاری، «نجم» به پیامبر، و «علامات» به امامان تفسیر شده است. در بعضی نیز نجم و علامات، هر دو به امامان و رهبران راه حق تفسیر شده‌اند؛ از جمله امام صادق (ع) فرموده است: «منظور از نجم، رسول خدا ﷺ، و منظور از علامات، ائمه‌ی هدی (ع) هستند.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۰). البته مقصود این روایات، تفسیر آیه نیست؛ بلکه بیان بطن آیه است؛ چراکه امام صادق (ع) حدیث مذکور را چنین ادامه داده است که رسول خدا (ص) فرموده‌اند: «خداوند، نجوم را امان اهل آسمان، و اهل‌بیت مرا امان اهل زمین قرار داده است.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۳۴۹). / اب



نیز

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِنُهُمْ وَيَقُولُ اَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ اٰوْتُوا الْعِلْمَ اِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسَّوْءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٢٧﴾ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمًا لِّنَفْسِهِمْ فَاَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوْءٍ بَلَىٰ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾ فَاَدْخَلُوْا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِيْنَ فِيْهَا فَلَيْسَ مَثْوٰى الْمُتَكَبِّرِيْنَ ﴿٢٩﴾ وَقِيْلَ لِلَّذِيْنَ اٰتَقَوْا مَاذَا اَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوْا خَيْرًا لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَّلِدَارٍ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ وَّلِنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِيْنَ ﴿٣٠﴾ جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُوْنَهَا يَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ لَهُمْ فِيْهَا مَا يَشَآءُوْنَ كَذٰلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الْمُتَّقِيْنَ ﴿٣١﴾ الَّذِيْنَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ طَيِّبِيْنَ يَقُوْلُوْنَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَدْخَلُوْا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٢﴾ هَلْ يَنْظُرُوْنَ اِلَّا اَنْ تَاْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ اَوْ يٰٓاْتِيْ اَمْرٌ رَبِّكَ كُنَّا لِكَذٰلِكَ فَعَلَّ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمْتُمْ اللّٰهَ وَّلٰكِنْ كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ﴿٣٣﴾ فَاَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَّا عَمِلُوْا وَّحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوْا بِهِ يَسْتَهْزِءُوْنَ ﴿٣٤﴾

سپس روز قیامت رسوایشان می‌کند و می‌گوید: «شریکان من که در باره‌ی آنان (با یکتاپرستان) مخالفت می‌کردید، کجا هستید؟» (آنان پاسخی ندارند؛ ولی) کسانی که به آنان علم داده شده، می‌گویند: «امروز، رسوایی و عذاب بر کافران است.»؛ ۲۷ همانان که فرشتگان در حالی جان‌هایشان را می‌گیرند که ایشان به خود ستم کرده‌اند. پس سر تسلیم فرود می‌آورند (و می‌گویند): «ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم.» (فرشتگان در پاسخ‌شان می‌گویند): «چرا! خدا از کارهایی که می‌کردید، به خوبی آگاه است؛ ۲۸ پس به طبقات دوزخ وارد شوید؛ در حالی که همیشه در آن خواهید ماند. و حقیقتاً جایگاه متکبران چه بد است!»؛ ۲۹ به کسانی که خود را (از خشم خدا) در امان نگه داشتند، گفته می‌شود: «پروردگار شما چه چیزی نازل کرد؟» می‌گویند: «خیر و خوبی را.» (و پیامش

این است که) کسانی که نیکی کنند، در همین دنیا، (پاداش) نیکویی دارند، و البته سرای آخرت بهتر است، و به‌راستی خانه‌ی پرهیزکاران چه نیکوست!؛ ۳۰ به باغ‌هایی (از بهشت) که برای اقامت دائمی‌ست، وارد خواهند شد؛ در حالی که نهرها از زیر (درختان) آن جاری‌ست. هر چه بخواهند، در آنجا خواهند داشت. این چنین خداوند به پرهیزکاران پاداش می‌دهد؛ ۳۱ همانان که فرشتگان در حالی جان‌هایشان را می‌گیرند که (از آلودگی شرک و گناه) پاک‌اند. (پس فرشتگان) می‌گویند: «سلامت و امنیت بر شما باد! به پاداش کارهایی که می‌کردید، وارد بهشت شوید.»؛ ۳۲ آیا (مشرکان) جز انتظار آمدن فرشتگان یا آمدن فرمان (عذاب) پروردگارت به نزد خود را دارند؟! پیشینیان‌شان (نیز) همین‌گونه رفتار کردند، و (البته) خدا به آنان ستم نکرد؛ بلکه خودشان به خویشان ظلم می‌کردند. ۳۳ پس (کیفر) کارهای بدشان به آنان رسید و آنچه (از عذاب که) مسخره‌اش می‌کردند، فرود آمد و آنان را فراگرفت. ۳۴

۲۷ - ۲۸. با شرک ربوبی، خود را در روز قیامت رسوا نکنیم

کلمه‌ی «خزی»، به معنای خواری و ذلتی‌ست که صاحبش از دارا بودن آن شرم‌منده شود. این کلمه به مشرکان نسبت داده شده که با اهل توحید به مخاصمه و دشمنی برمی‌خیزند و خود را از ایشان جدا می‌کنند؛ این در حالی‌ست که امت واحدی هستند که خدا همگی‌شان را بر فطرت توحید و دین حق خلق کرده است. پس خداوند به‌زودی در روز قیامت ایشان را به عذاب شرم‌آور مبتلا می‌کند.

فطرت توحیدی انسان، خداوند را برای او دل‌پذیر کرده است. با وجود این، عده‌ای به سبب سوء رفتارشان، ندای فطرت را ضعیف می‌کنند و آن را نمی‌شنوند و برای خداوند، در مقام ربوبیت و تدبیر عالم، شریک قرار می‌دهند و برای خود جایگاه خدایی درست می‌کنند و مبتنی بر پذیرش همین روی کرد، با اهل حق دشمنی و میان خود با ایشان مرزبندی می‌کنند. اینان، همان زورمندان و جبارانی هستند که تمام مقدمات را برای حفظ قدرت و ثبات نظام خود فراهم کرده بودند؛ ولی ناگهان از همان‌جا که هیچ فکرش را نمی‌کردند، عذاب الهی سراغشان آمد و سقف بارگاهشان را بر سرشان فرو ریخت. آنگاه چنان نابود یا پراکنده شدند که گویی هرگز بر صفحه‌ی زمین نبوده‌اند! البته آنچه گفته شد، عذاب دنیای آن‌هاست (تفسیر نمونه، ج ۱۱، صص ۲۰۳-۲۰۴)؛ اما غافلان بدانند که عذاب خوارکننده‌ی قیامت در انتظارشان است.

معصومان بر این حقیقت شهادت می‌دهند

خداوند به مشرکان می‌فرماید: کجا هستند شریکانی که برای من ساخته بودید و به آن‌ها عشق می‌ورزیدید و برای آن‌ها با دیگران مجادله و دشمنی می‌کردید؟ آن‌ها بی‌گمان پاسخی برای این پرسش ندارند؛ ولی «عالمان در آنجا زبان به سخن می‌گشایند و می‌گویند: امروز، نصیب کافران، شرمندگی و رسوایی و همچنین بدبختی‌ست.» (نحل/۲۷)

اینان که خدا به داشتن علم وصف‌شان کرده، همان کسانی‌اند که به وحدانیت خدا علم یافته و حقیقت توحید نزدشان مکشوف شده است؛ زیرا فقط این علم با سیاق این آیه می‌سازد؛ چون این علم، در مقابل خطای مشرکان قرار می‌گیرد؛ همان خطایی که انکشاف آن در قیامت اتفاق می‌افتد و برای ایشان معلوم می‌شود که آنچه در دنیا می‌پرستیدند، جز اسم‌هایی که خود نهاده بودند و جز سراپی که خود آب پنداشته بودند، نبوده است.

تأییدکننده‌ی این معنا، فرموده‌ی خداوند در آیه‌ی شریف

است: روز قیامت، کسانی که علم دارند، می‌گویند. همچنین برای وصف آن روز، در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «و هیچ‌یک، جز به اذن خداوند رحمان سخن نمی‌گویند، و (آنگاه که می‌گویند،) درست می‌گویند.» (نبا/۳۸). مشخص است که تنها کسی می‌تواند در قیامت سخن صواب بگوید که از خطا و لغو و باطل در دنیا محفوظ بوده باشد، و هرگز کسی از سخن باطل محفوظ نمی‌ماند مگر این‌که در عملش نیز از باطل محفوظ بوده باشد. پس این افراد باید کسانی باشند که در عالم دنیا جز حق نمی‌بینند و جز حق عمل نمی‌کنند و جز حق نمی‌گویند؛ بنابراین، این افراد، تنها اهل عصمت‌اند. البته برخی از مفسران (ر.ک: روح‌المعانی، ج ۱۴، ص ۱۲۷) قائل‌اند که مراد از «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، تنها انبیا، یا انبیا و مؤمنانی هستند که در دنیا به دلایل توحید عالم شده‌اند؛ یا مراد از آن، فقط مؤمنان یا فقط ملائکه هستند؛ که البته برای اقوالی که بیان شد، دلیلی وجود ندارد.

در ذیل جمله‌ی «قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...»، از امام ائمه نقل شده که فرمود: «منظور از الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، ائمه‌اند که به دشمنان می‌گویند: کجا ایند شرکای شما و آن‌هایی که در دنیا اطاعتشان می‌کردید.» آنگاه در ادامه فرمود: «آن‌هایی هم که ملائکه جانشان را می‌گیرند، در حالی که به خود ستم کرده‌اند، همین طایفه‌اند که قَالُوا السَّلَامَ: در برابر بلاهایی که بر سرشان می‌آید، تسلیم‌اند و می‌گویند ما هیچ بدی‌ای نکردیم. خدا هم سخنشان را رد می‌کند و می‌فرماید: آری، خدا از کارهایی که می‌کردید، آگاه است.» (تفسیر قمی، ج ۱، صص ۳۸۴-۳۸۵).

پاسخ به یک پرسش

ممکن است پرسیده شود که چرا در قرآن کریم، عبارت «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» در باره‌ی غیر معصومان هم آمده است. برای مثال، خداوند می‌فرماید: «اما کسانی که علم و دانش به آن‌ها داده شده بود، گفتند: وای بر شما! ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح می‌کنند، بهتر است؛ اما جز صابران آن را دریافت نمی‌کنند.» (قصص/۸۰). همچنین می‌فرماید: «و (نیز) هدف این بود که آگاهان بدانند که این حقیقی از سوی پروردگارت است، و در نتیجه بدان ایمان بیاورند.» (حج/۵۴).

پاسخ این‌که این گفته که آیه‌ی شریف در باره‌ی معصومان است، از سیاق آیه استفاده شده است؛ نه این‌که لفظ «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فقط به معنای معصومان باشد؛ تا لازمه‌اش این شود که معنای این تعبیر در همه‌جای قرآن همین باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۳۴۰-۳۴۱). / ب



وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٣٥﴾
 وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ يَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿٣٦﴾
 إِنَّ تَحْرِيصَ عَلَيَّ هُدَاهُمْ فَأَتَى اللَّهُ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٣٧﴾
 وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾
 لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٩﴾
 إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾
 وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبْوِتْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾
 الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾

مشركان گفتند: «اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه اجداد و نیاکانمان، به جای او، هیچ چیزی را نمی‌پرستیدیم؛ و به جای او (تصمیم نمی‌گرفتیم و) هیچ چیزی را حرام نمی‌کردیم.» پیشینیان آنان (نیز) همین‌گونه عمل کردند. پس آیا پیامبران وظیفه‌ای جز رساندن آشکار (پیام الهی) دارند؟ ۳۵ به راستی در هر امتی، پیامبری برانگیختیم (با این دعوت) که «الله» را بپرستید و از طغیانگران دوری کنید. پس (همه‌ی امت‌ها دو گروه می‌شدند؛) برخی از آنان، کسانی بودند که خدا (ایشان را) هدایت کرد، و بعضی از آنان، کسانی بودند که گمراهی بر آنان ثابت و واجب شد. پس در زمین سیر کنید و ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است. ۳۶ هر چند اشتیاق شدیدی به هدایت آنان داری، (بدان که) خدا کسی را که گمراه کرده، هدایت نمی‌کند و آنان هیچ یابوری (برای هدایت شدن) ندارند.

۳۷ (کافران) با قاطعیت تمام به خدا قسم می‌خورند که خدا کسی را که مرده است، زنده نمی‌کند. چرا؛ بی‌گمان (خدا زنده کردن مردگان را) وعده داده و برعهده‌ی خود گذاشته است؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ۳۸ هدف (از این زنده کردن)، این است که آنچه را که درباره‌ی آن اختلاف دارند، برایشان روشن کند، و این که کافران بدانند که دروغ‌گو بوده‌اند. ۳۹ سخن ما برای (پدید آمدن) چیزی، وقتی که بخواهیم آن را (بیافرینیم)، تنها این است که به آن می‌گوییم «موجود باش»، پس (بی‌درنگ) موجود می‌شود. ۴۰ قطعاً کسانی را که پس از ستم دیدن، برای (رضای) خدا هجرت کنند، در دنیا در منزلگاهی نیکو جای خواهیم داد، و البته پاداش آخرت بزرگ‌تر است. اگر می‌دانستند، قطعاً به سبب هجرت از سرزمین‌شان، اندوهگین نمی‌شدند، و به سبب پاداشی که در انتظارشان است، خوشحال بودند؛ ۴۱ همانان که صبوری کردند و تنها بر پروردگارشان توکل کردند. ۴۲

است.

تقسیم امت‌ها به دو طایفه‌ی هدایت‌یافته و گمراه
نسبت انسان‌ها با هدایت الهی، دو نوع و مبتنی بر اختیار آن‌هاست:

۱- آن‌هایی که خدا هدایت‌شان کرده و به عبادت او و اجتناب از طاغوت موفق شده‌اند
توضیح این‌که هدایت، تنها از ناحیه‌ی خدای متعال است و احدی با او شریک نیست و جز او به هیچ کس دیگری منتسب نمی‌شود؛ مگر به تبع او؛ همچنان که خداوند به پیغمبر گرامی‌اش می‌فرماید: «تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد، هدایت می‌کند.» (قصص/۵۶).
در این آیات شریف نیز می‌فرماید: «اگرچه تو به هدایت آن‌ها حریص باشی، خدا آن را که گمراه کرده است، هدایت نمی‌کند.» البته این فرموده، مستلزم جبر و اضطرار نیست؛ چنان‌که بنده هیچ دخالتی در آن نداشته باشد؛ بلکه مقدمات آن، به اختیار خود عبد است. بر اساس آیه‌ی «و آن‌ها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، بی‌گمان به راه‌های خود هدایت‌شان خواهیم کرد، و خداوند با نیکوکاران است.» (عنکبوت/۶۹)، هدایت الهی، طریقی در دست‌رس انسان و همان احسان در عمل است. یعنی اگر انسان احسان کند، خدا با اوست، و همو نمی‌گذارد که گمراه شود.

۲- آن‌هایی که ضلالت بر آنان ثابت و لازم شده است
خدای متعال، در هیچ جای کلام خود، اضلال را به خود نسبت نداده است؛ مگر آن اضلالی که مسبوق به ظلم خود عبد یا فسق و کفر و تکذیب او و نظایر آن باشد. بنابراین مشخص می‌شود که هدایت نکردن، عین اضلال است.

توضیح این‌که اگر بشر بر طبق فطرتش قدم بردارد و فطرت خود را مریض نکند و استعداد هدایت خود را با پیروی از هوی و ارتکاب گناهان باطل نکند، و بر فرض هم که گناهی از او سر بزند، نقیصه‌ای را که از این راه بر فطرتش وارد شده، با ندامت و توبه جبران کند، خدای متعال هدایتش می‌کند. این هدایت، هدایت پاداشی و از ناحیه‌ی خداست؛ همچنان که استعداد اولی و فطری‌اش، هدایت اولی او بود. اگر اما انسان، از هوای نفس خود پیروی و پروردگار خود را نافرمانی کند و استعداد فطری خود برای پذیرش هدایت را به تدریج باطل کند، خداوند هم هدایت را به وی افاضه نمی‌فرماید. این، آن ضلالتی است که کيفر شناخته می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۳۴۷-۳۵۶)؛ کيفر آن گمراهی ابتدایی (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۲، صص ۲۵۶). / ب

۳۵ - ۳۷. آیا انسان در فعل حرام اختیار دارد؟

مشركان می‌گویند: اگر رسالت انبیا، رسالت حقی بود و این دستورِ نهیِ پرستش‌بت‌ها و نهی تحریم بحیره، سائبه، وصیله و حام (چهار نوع از حیوانات اهلی که در زمان جاهلیت، استفاده از آن‌ها را به علی حرام می‌دانستند، و در اسلام به‌عکس آن عمل شد) (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۲۰)، نواهی خدای سبحان بود، ما نه آن بت‌ها را می‌پرستیدیم و نه آن حلال‌های او را حرام می‌کردیم؛ چون اگر او می‌خواست، ناممکن بود که ما برخلاف خواست او عمل بکنیم؛ زیرا محال است که آنچه خداوند اراده کرده است، تحقق نیابد. پس این‌که ما غیر او را می‌پرستیم و چیزهایی را حرام کرده‌ایم، خود دلیل بر این است که در این کارها (کارهای حرام) هیچ امر و نهی از ناحیه‌ی خدا وجود ندارد و هیچ رسالت و شریعتی از ناحیه‌ی او در این باره نیامده است.

هدایت الهی، بر اساس مشیت تشریحی خدا و اختیار انسان است

مشركان و کفار باید بدانند که وظیفه‌ی فرستادگان خدا، ابلاغ آشکار قوانین الهی است و بس. وظیفه‌ی آنان، این نیست که مردم را به قبول دعوت خود مجبور کنند؛ یا مبتنی بر اراده‌ی تخلف‌ناپذیر خداوند، مردم را دعوت کنند؛ یا با امر تکوینی خدا که اگر با آن به چیزی بگویند موجود باش، موجود می‌شود، مردم را فراخوانند و با قهر و جبر، از کفر به ایمان، و از معاصی به اطاعت بکشانند.

حقیقت بعثت رسول جز این نیست که بندگان خدا را به عبادت خدا و اجتناب از طاغوت دعوت کند. بنابراین، پیامبر الهی، مردم را به پذیرش چیزی مجبور نمی‌کند، و چنین ادعایی هم ندارد تا رد ادعایش گفته شود: «اگر خدا بخواهد، ما غیر او را نمی‌پرستیم، و اگر نخواهد، دیگر فرستادن رسول معنا ندارد.»

نکته

بر اساس آنچه گفته شد، نباید پنداشت که انسان مطلقاً مختار است؛ بلکه گرچه در مقام تکوین و اراده‌ی الهی - حتی در قتل انبیا که بزرگ‌ترین گناهان است - مختار قرار داده شده است (و خلاف این اراده هیچ‌گاه تحقق نمی‌پذیرد)، در مقام تشریح و قوانین الهی، مکلف به اجرای تکالیف و وظایفی است که بی‌توجهی بدان‌ها، جهنم و عقاب را نصیب او می‌کند. مشیت تشریحی خداوند هم به سبب این اختیار انسان، نقض‌پذیر



وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَئَلُوا أَهْلَ
 الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
 الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٥﴾ أَفَأَمِنَ
 الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ
 الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ
 فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٧﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ
 لَعَرِيفٌ رَحِيمٌ ﴿٤٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَعَّلُوا
 ظِلُّهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَالِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٩﴾ وَاللَّهُ
 يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ
 وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٥٠﴾ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ
 مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥١﴾ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهِينَ اثْنِينَ إِنَّمَا
 هُوَ اللَّهُ وَاحِدٌ فَآيَاتِي فَارْهَبُونِ ﴿٥٢﴾ وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾ وَمَا بِكُمْ
 مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ ﴿٥٤﴾ ثُمَّ
 إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٥﴾

پیش از تو (نیز) تنها مردانی را فرستادیم که به آنان وحی می‌کردیم (، و هیچ‌یک فرشته نبودند). بنابراین، اگر نمی‌دانید، (این حقیقت را) از دانشمندان کتب آسمانی (به ویژه تورات) بپرسید. ۴۳ (آنان را) با دلایل روشن و کتاب‌ها (فرستادیم) و بر تو (نیز) قرآن را نازل کردیم تا آنچه را که بر مردم نازل شده، برایشان توضیح دهی، و باشد که بیندیشند. ۴۴ آیا کسانی که با توطئه‌گری به کارهای زشت پرداختند، (از این بلا) در امانند که خدا آنان را در زمین فرو برد؛ یا این که عذاب (الهی) از جایی که فکر(ش را هم) نمی‌کنند، سراغ‌شان بیاید؛ ۴۵ یا در حال رفت و آمدشان، آنان را مجازات کند؟ (هرگز در امان نیستند؛ زیرا آنان نمی‌توانند (از عذاب او) بگریزند. ۴۶ یا این که آنان را در حالی که (از فرا رسیدن عذاب) می‌ترسند، مجازات کند؟ (ولی خدا در عذاب کردن مردم عجله نمی‌کند)؛ زیرا پروردگار شما بسیار رئوف و مهربان است.

۴۷ آیا به چیزهایی که خدا (در زمین) آفریده، نگاه نکردند که پس از ظهر (چگونه) سایه‌هایشان (پس از آن که با بالا آمدن خورشید کوتاه شده)، با اطاعت از (قانون) خدا و با فروتنی و خضوع، از سمت راست و چپ (دوباره به حالت بلندی‌شان در ابتدای روز) بازمی‌گردند؟ ۴۸ هر جنبه‌ای که در آسمان‌ها و زمین وجود دارد، تنها در برابر خدا کرنش و سر تسلیم فرود می‌آورد، و فرشتگان (نیز برای خدا در سجده‌اند)؛ بدون آن که تکبر ورزند. ۴۹ از پروردگارش که بر آنان سیطره دارد، می‌ترسند و آنچه را که مأمورش می‌شوند، به انجام می‌رسانند. ۵۰ خداوند فرموده است: دو معبود انتخاب نکنید. او فقط معبودی یگانه است. بنابراین، تنها از من بترسید. ۵۱ آنچه در آسمان‌ها و زمین است، فقط برای اوست و همیشه اطاعت و بندگی، ویژه‌ی اوست. آیا باز هم خود را از (خشم) غیر خدا در امان نگه می‌دارید؟! ۵۲ هر نعمتی که در اختیار شماست، از سوی خداوند است. با وجود این، هنگامی که گرفتاری و رنجی به شما می‌رسد، تنها به درگاه او ناله و زاری می‌کنید. ۵۳ و هنگامی که رنج و گرفتاری را از شما برطرف کند، ناگاه گروهی از شما به پروردگارش شرک می‌ورزند. ۵۴

پس ذکر، به معنی آگاهی و اطلاع است، و اهل ذکر، مفهوم وسیعی دارد که شامل همه‌ی آگاهان و مطلعان در زمینه‌های گوناگون می‌شود، و اگر بسیاری از مفسران، اهل ذکر را در اینجا علمای اهل کتاب دانسته‌اند، نه بدین معنی است که اهل ذکر، مفهوم محدودی دارد؛ بلکه برای تطبیق کلی بر مصداق است؛ زیرا سؤال مشرکان در باره‌ی پیامبران و رسولان پیشین و این که آنان، مردانی از جنس بشر با برنامه‌های تبلیغی و اجرایی بودند یا نه، باید از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۶۱).

در روایات متعددی که از هر دو طریق شیعه و اهل سنت (ر.ک: احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۲) وارد شده، خود پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان، اهل ذکر خوانده شده‌اند. از جمله، امام رضا علیه السلام فرموده است: «ما اهل ذکریم، و از ما باید سؤال شود.» (نورالقلین، ج ۳، ص ۵۵-۵۶). قرآن مجید نیز از آن جهت که نمونه‌ی بارز یادآوری و علم و آگاهی است، مصداق «ذکر» است.

در هر عصری باید به علمای عادل آن عصر رجوع کرد
امام رضا علیه السلام به کسانی که این آیه را به دانشمندان یهود و نصاری تفسیر کرده بودند، خرده گرفته، می‌فرماید: «سبحان الله! مگر چنین چیزی ممکن است؟ اگر ما به علمای یهود و نصاری مراجعه کنیم، بی‌شک ما را به مذهب خود دعوت می‌کنند. اهل ذکر، ما هستیم.» (همان، ص ۵۷).

مقصود امام از این کلام این است که آیه، گویای این معنا نیست که در هر عصری لازم باشد برای درک حقایق به علمای یهود و نصاری مراجعه کرد؛ بلکه این رجوع خاص، مربوط به مشرکان زمان پیامبر ﷺ است. بنابراین، در هر زمان لازم است به علمای همان زمان مراجعه کرد؛ البته علمایی که در کنار علم، از عدالت و تقوا نیز برخوردارند. به همین علت است که علمای اصول و فقها در مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید و پیروی ناآگاهان در مسائل دینی از آگاهان و مجتهدان، به این آیه استدلال کرده‌اند.

البته «موضوع تخصص» نه تنها در زمینه‌ی دانش‌های اسلامی و دینی به رسمیت شناخته شده، بلکه در همه‌ی زمینه‌ها مقبول و مؤکد است. برای همین، بر همه‌ی مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمانی، در همه‌ی زمینه‌ها افراد آگاه و صاحب‌نظر داشته باشند تا اگر کسانی مسائلی را نمی‌دانند، به آن‌ها مراجعه کنند (تفسیر نمونه، ج ۱۱، صص ۲۴۴-۲۴۶). /

۴۳. رجوع جاهل به عالم؛ اصلی عقلایی

خداوند برای این که هر کسی راه خدا را بشناسد و پیروی کند، به رسول خدا ﷺ و قومش می‌فرماید: آنان که از حقیقت دعوت نبوی خبر ندارند، مانند مشرکان، به اهل علم مراجعه کنند و از ایشان بپرسند؛ اما کسی که این معنا را می‌داند، مانند خود رسول خدا ﷺ و گروندگان به وی، از سؤال غنی و پنیازند.

مراد از ذکر

کلمه‌ی «ذکر»، به معنای حفظ معنای چیزی یا استحضار آن است، و به هر چیزی که آدمی به وسیله‌ی آن حفظ یا مستحضر شود، ذکر گفته می‌شود.

ذکر، دو نوع است: به قلب، و به زبان. هر يك از این دو نیز خود دو نوع است: یکی، بعد از فراموشی که در فارسی آن را «به یاد آوردن» می‌گویند، و یکی هم بدون سابقه‌ی فراموشی که ادامه‌ی حفظ است (مفردات، ص ۳۲۸).

کلمه‌ی اصلی، ذکر قلبی است، و اگر لفظ را هم ذکر گفته‌اند، بدین اعتبار است که لفظ، معنا را به دل القا می‌کند. در قرآن اگر این کلمه قیدی نداشت، معنایش یاد خداست. از همین رو، در قرآن کریم، وحی، نبوت و کتاب‌های فرستاده شده بر انبیا نیز ذکر نامیده شده‌اند.

اهل ذکر

چون اهل و متخصص هر چیزی، به آن چیز عارف‌تر و بیناتر و به اخبار آن داناترند، پس کسانی که می‌خواهند از آن چیز اطلاع به دست آورند، لازم است به اهل آن مراجعه کنند، و اهل کتاب‌های آسمانی، همان دانشمندان هستند که تخصص‌شان، علم آن کتاب و عمل به شرایع آن است. آنان، اهل خبره و عاملان به آن علم‌اند و اخبار انبیا را می‌دانند. پس دیگران باید به آنان مراجعه کنند.

بعضی از مفسران گفته‌اند که مراد از «اهل ذکر»، اهل علم به تاریخ گذشتگان یا اهل قرآن است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۲۶۳)؛ که صحیح نیست.

به هر حال، آیه‌ی شریف، حاوی ارشاد به یکی از اصول عقلایی و احکام عام عقلی، یعنی وجوب رجوع جاهل در هر فنی به عالم آن فن، است. پس معلوم است که رجوع جاهل به عاقل، حکم عقل است، و این گونه نیست که جاهل متعبدانه و بدون ملاک عقلی به عاقل رجوع کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲،



لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾ وَيَجْعَلُونَ
لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ
تَفْتَرُونَ ﴿٥٦﴾ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ
﴿٥٧﴾ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ
﴿٥٨﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ
أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾
وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ
يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَخِرُونَ
سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ
وَتَصِفُ أَسْمَاءَهُمُ الْكُذِبَ أَنْ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَآ جَرَمَ أَنَّ
لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ﴿٦٢﴾ تَاللَّهِ لَقَدْ آرَسْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ
قَبْلِكَ فَرَزْنَاهُمْ شَيْطَانِ أَعْمَالِهِمْ فَهُمْ وَرِثَتِهِمُ الْيَوْمَ وَهُمْ
عَذَابُ الْيَمِّ ﴿٦٣﴾ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ
الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٦٤﴾

(بروند و) نسبت به نعمت‌هایی که به آنان دادیم، ناسپاسی کنند. پس (اندکی، از دنیا) لذت ببرید و خوش باشید؛ که به زودی خواهید دانست! ۵۵ (مشرکان) برای بت‌ها که اطلاعی (از سود و زیان آنان) ندارند، سهمی از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، قرار می‌دهند. سوگند به خدا که حتماً در برابر نسبت‌های دروغی که (به خدا) می‌دادید، بازخواست خواهید شد. ۵۶ جنس دختر را برای خدا قرار می‌دهند. او (از این نسبت‌ها) منزّه است؛ در حالی که آنچه را که دل‌هایشان می‌خواهد (یعنی پسران را)، برای خود می‌دانند. ۵۷ هنگامی که خبر (تولّد) دختر به یکی از آنان داده شود، (از فرط عصبانیت،) چهره‌اش سیاه می‌شود؛ درحالی که پر از خشم و اندوه است؛ ولی دم نمی‌زند. ۵۸ به سبب ناگواری خبری که به وی داده شده، خود را از مردم پنهان می‌کند (و دودل است که) آیا با تنگ نگاه‌اش دارد یا در خاک پنهانش کند. وای که چه قضاوت

بدی دارند! ۵۹ صفت (های) زشت فقط برای کسانی‌ست که به آخرت ایمان ندارند، و والاترین صفت (ها) فقط برای خداست، و اوست که شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۶۰ اگر خدا مردم را به سبب ستم‌کاری‌شان مؤاخذه می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای را روی زمین باقی نمی‌گذاشت؛ ولی (چنین نمی‌کند، و) تا زمانی معین به آنان مهلت می‌دهد، و هنگامی که اجلشان فرا رسد، لحظه‌ای (از آن) تأخیر نمی‌کنند و لحظه‌ای (آن را) جلو نمی‌اندازند. ۶۱ آنچه را که بدشان می‌آید، برای خدا قرار می‌دهند، (در عین حال،) زبان‌هایشان به دروغ می‌گوید که فقط آنان بهترین (سرانجام) را خواهند داشت. حقیقتاً آتش مخصوص آنان است و آنان پیشگامان (دوزخ)‌اند. ۶۲ به خدا سوگند که حقیقتاً نزد امت‌هایی که قبل از تو بودند (نیز پیامبرانی) فرستادیم؛ ولی شیطان، کارهای (زشت) آنان را برایشان زیبا جلوه داد. پس امروز (نیز) سرپرست آنان، خودش است، و آنان، عذابی دردناک دارند. ۶۳ ما این کتاب را بر تو نازل کردیم تا فقط آنچه را که در آن اختلاف دارند، برایشان توضیح دهی، و

آزاد کرده است.» (مکارم الاخلاق، ص ۵۴).

رابطه‌ی انکار معاد و ارتکاب زشتی‌ها

ایمان به آخرت و یقین به وقوع حساب و جزای اعمال، یگانه اصل ضامن حفظ انسان از ارتکاب اعمال زشت است که او را از هر آبروریزی و مذمتی نگاه می‌دارد و اعمال انسان را قوام می‌بخشد و بدان ارزش می‌دهد؛ تا انسان طریق سعادتش را بر مبنای آن ببیند. هیچ چیز دیگر، حتی توحید هم که تمامی معارف از آن آغاز و بدان منتهی می‌شود، چنین اثری ندارد. خداوند در همین ارتباط می‌فرماید: «و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند. کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی برای فراموش کردن روز حساب دارند.» (ص/۲۶).

پس به حکم این آیه، ایمان نداشتن به آخرت و استخفاف امر حساب و جزاء، ریشه‌ی تمامی گناهان است. در مقابل آن، ایمان به آخرت، منشأ همه‌ی کارهای نیک و منبع همه خیرات و برکات است. پس هر صفت سوء و هر ننگی که به پیشانی آدمی می‌خورد، از ناحیه‌ی فراموش کردن آخرت است؛ همچنان که هر صفت پسندیده‌ای که آدمی به خود می‌گیرد، از ناحیه‌ی یاد آخرت است. اگر بعضی از مؤمنان هم گاهی دچار صفت بد شوند، در نتیجه‌ی فراموشی موقت روز حساب است؛ که باز منکران آخرت، ریشه‌ی آن فراموشی هستند.

اکنون چنین انسانی که خود ریشه‌ی مثل سوء و صفت زشت است، به علت فراموشی آخرت که مهارکننده‌ی طبع آدمی‌ست، طبعاً و نه عقلاً از زن کراهت پیدا کرده، او را عامل یا ابزار فساد معرفی می‌کند. آیا صرف مذمت او می‌تواند وی را از چنین تلقی‌ای بازدارد؟ بی‌گمان نه؛ چراکه مذمت تا وقتی مؤثر است که عمل، عمومی نشده باشد؛ ولی وقتی عمومی و مرسوم شد، دیگر زشت انگاشته نمی‌شود تا با مذمت ترک شود. بنابراین نیاز است که چنین انسانی از عذاب الیم و مؤاخذه‌ی شدید ترسانده شود.

این‌که گفته شد که طبع یک فرد یا یک قوم از زن کراهت پیدا می‌کند و نه عقل او، برای این است که عقل بشر، تنها آن خوبی و بدی‌ای را سزاوار مدح و ذم می‌داند که اختیاری انسان باشد؛ مانند عدالت و ظلم؛ اما خلقت انسان که او در آن دخالتی ندارد، نه مدح‌شدنی‌ست و نه مذمت‌پذیر. طبع اما می‌تواند از خلقت کراهت پیدا کند؛ که تنها چیزی که این کراهت را زایل می‌کند، یاد قیامت و عذاب الیم آن است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۴۰۲-۴۰۳). /

۵۸-۶۰. بی‌اعتقادی به معاد؛ علت نگرش غلط به حقیقت زن

رفتار ننگین اعراب جاهلی هنگام تولد دختران

وقتی برای اعراب جاهلی خبر می‌آوردند که دختردار شده‌اید، از خشم سیاه می‌شدند و از بدی خبر آمده و از فشار افکار عمومی نگران می‌شدند و به فکر فرو می‌رفتند که آیا فرزند خود را نگاه دارند و ذلت و خواری دخترداری را تحمل کنند، یا زنده زنده در خاک پنهانش کنند؛ همچنان‌که بیشترشان با دختران متولدشده‌ی خود چنین می‌کردند. چنان‌که گفته‌اند، آنان پیش از این‌که همسرشان بزاید، چاله‌ای می‌کنند و آماده می‌کردند. همین که می‌فهمیدند فرزندشان دختر است، او را در آن چاله می‌انداختند و رویش خاک می‌ریختند تا زیر خاک جان بدهد. آنان این عمل را از ترس فقر با دختران خود می‌کردند که مبادا به سبب نداری، کسی که کفو آنان نیست، به ایشان طمع کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۴۰۱).

اسلام، زن را دارای والاترین ارزش‌ها می‌داند

پیامبر ﷺ اما این رسم غلط جاهلی را ابطال فرمود و خود آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) احترام می‌گزارد که مردم تعجب می‌کردند: با تمام مقامی که داشت، دست دخترش را می‌بوسید؛ هنگام رفتن به سفر، آخرین کسی که با او خداحافظی می‌کرد، فاطمه (علیها السلام) بود، و به عکس، هنگامی که از سفر بازمی‌گشت، نخستین کسی که با او دیدار می‌کرد، باز دخترش فاطمه بود (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۷۵).

روزی به پیامبر ﷺ خبر دادند که خدا دختری به او داده است. ناگهان در صورت یارانش آثار ناخشنودی دید؛ گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آن‌ها برچیده نشده بود. پس فرمود: «این چه حالتی‌ست که در شما می‌بینم؟! خداوند، گلی به من داده که آن را می‌بویم. اگر غم روزی او را می‌خورید، روزی‌اش با خداست.» (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۲). هم‌ایشان می‌فرمایند: «چه فرزند خوبی‌ست دختر! هم پرمحبت است، هم کمک‌کار، هم مونس، و هم پاک و پاک‌کننده.» (همان، ص ۱۰۰). در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «کسی که به بازار می‌رود و تحفه‌ای برای خانواده‌ی خود می‌خرد، [پاداشش] همچون کسی‌ست که به نیازمندان کمک می‌کند. پس هنگامی که می‌خواهد تحفه را تقسیم کند، نخست باید به دختر و بعد به پسران بدهد؛ چراکه هر کس دخترش را شاد و مسرور کند، چنان است که گویی یکی از فرزندان اسماعیل را



وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّرِبِينَ ﴿٦٦﴾ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِلُونَ مِنْهُ سَكْرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذْ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَقَّعُكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٧٠﴾ وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَأْدِي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٧١﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنًا وَحَفْصَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٢﴾

خدا از آسمان آبی فرو فرستاد. آنگاه به وسیلهی آن، زمین را پس از مرگش زنده کرد. به راستی در این (پدیده)، برای افرادی که (حقیقت را) می‌شنوند، نشانه‌ای وجود دارد. ۶۵ قطعاً در چهارپایان برای شما عبرتی وجود دارد؛ از محتویات شکم آن‌ها، از میان غذاهای هضم‌شده و خون، شیری خالص به شما می‌دهیم که برای افرادی که آن را می‌نوشند، گواراست. ۶۶ و از میوه‌های درختان خرما و انگور، شراب مست‌کننده‌ی (ناپاک) و روزی (های) نیکو می‌گیرید. به راستی در این (چیز)، نشانه‌ای برای افرادی که عقل خود را به کار گیرند، وجود دارد. ۶۷ پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که در کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که (مردم) برپا می‌کنند، خانه‌هایی بساز. ۶۸ آنگاه از (شهد) همه‌ی محصولات بخور و راه‌های پروردگارت را که هموار است، ببیما. (در نتیجه)، از شکم‌هایشان، شهدی با رنگ‌های متفاوت خارج می‌شود که در

آن برای مردم، شفاست. به راستی در این (پدیده نیز) برای افرادی که می‌اندیشند، نشانه‌ای وجود دارد. ۶۹ خدا شما را آفرید. سپس جان‌تان را می‌گیرد، و (البته) برخی از شما به پست‌ترین دوره‌ی زندگی (که مانند ناتوانی دوران کودکی‌ست)، بازگردانده می‌شوند؛ به طوری که سرانجام، پس از دانایی، هیچ چیز نمی‌دانند. خداوند، بسیار دانا و تواناست. ۷۰ خدا، برخی از شما را بر بعضی دیگر از نظر رزق و روزی برتری داده است. پس کسانی که برتری داده شده‌اند، حاضر نیستند روزیشان را به بردگان‌شان بدهند تا در آن با هم یکسان شوند. (با وجود این، مشرکان چگونه مخلوقات خدا را شریک او قرار می‌دهند؟) آیا نعمت خدا را انکار می‌کنند؟ ۷۱ خدا از نوع خودتان برایتان همسرانی قرار داد، و از همسران‌تان برای شما پسرانی قرار داد، و (نیز به واسطه‌ی ازدواج شما با همسران‌تان،) کسانی (را قرار داد) که یاور (شما) هستند (مانند دختران، دامادان و نوادگان، و از چیزهای پاکیزه روزی‌تان کرد. آیا (باز هم) به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را ناسپاسی می‌کنند؟ ۷۲

می‌فرماید: «و این‌که برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.» (نجم/۳۹).

البته اگر نظام حاکم بر اقتصاد جامعه، نظام تقوا و درستی و پاک‌ی و تعاون و همکاری و انفاق باشد، بدون شک چنین جامعه‌ای نیرومند و سربلند خواهد بود؛ اما اگر به‌عکس، نظام استثمار و تقلب و چپاول و تجاوز و فراموش کردن دیگران باشد، چنین جامعه‌ای از نظر اقتصادی عقب خواهد ماند و رشته‌ی زندگی مادی‌اش نیز پنبه می‌شود (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۱۷).

روایات نیز در باره‌ی اهمیت تحصیل روزی گویا هستند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «در تحصیل روزی تبدیلی نکنید؛ زیرا پدران ما در این راه می‌دویدند و آن را طلب می‌کردند.» هم‌ایشان فرموده است: «کسی که برای تأمین روزی خانواده‌ی خود تلاش می‌کند، مانند مجاهد راه خداست.» دستور داده شده است که مسلمانان صبح هر چه زودتر از خانه خارج شوند و دنبال تلاش برای اداره‌ی زندگی بروند (وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۸-۵۰). از جمله‌ی کسانی که دعایشان هرگز به استجابت نمی‌رسد، کسی‌ست که تنی سالم دارد و گوشه‌ی خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می‌کند. حضرت علی علیه السلام در نوع‌شناسی روزی می‌فرماید: «ای فرزند آدم، روزی، دو گونه است: یکی، آن روزی که تو دنبال آن می‌روی؛ و دیگری، آن روزی که او دنبال تو می‌آید.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۷۹).

پاسخ یک پرسش

در برخی آیات و روایات بیان شده که روزی به دست خداست و تلاش در راه آن مذموم است. این بیان، مخالف آن چیزی‌ست که در گذشته گفته شد. چرا؟

در پاسخ باید گفت: ۱. خداوند، از طرفی، افراط، ولع و حرص انسان‌ها در تحصیل مال دنیا، و در حقیقت، دنیاپرستی را نفی می‌کند، و از طرف دیگر، وقتی گروهی به بهانه‌ی زهد، دست از کار و کوشش و تلاش می‌کشند، اهمیت کار و کوشش را به یادشان می‌آورد؛ ۲. از نظر جهان‌بینی توحیدی، همه چیز به خدا منتهی می‌شود، و یک موحد راستین، چیزی را از ناحیه‌ی خود نمی‌داند؛ بلکه سرچشمه‌ی هر موهبتی را که به او می‌رسد، خدا می‌بیند؛ حتی فرآورده‌های کوشش و فکر و خلاقیت خود را نیز از طرف خدا می‌داند. بنابراین، اسناد روزی به خدا، حقیقی و نه مجازی و در راستای تقویت این جهان‌بینی توحیدی‌ست؛ اما انسان باید بداند که تحصیل روزی، به تلاش او نیز وابسته

است (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۱۸-۳۱۹). / ب

۷۱. بحثی در باب رزق و روزی

خداوند، بعضی از مردم را در رزق و دارایی، بر برخی دیگر برتری داده است. این تفاوت گاهی مانند فقر در قبال غنا، از جهت کمیت است، و گاهی مانند داشتن استقلال در تصرف در مال و نداشتن آن، از جهت کیفیت است.

برتری کیفی در رزق؛ از مصالح اجتماعی

مراد از برتری در آیه‌ی شریف، قسم دوم از برتری یعنی برتری کیفی‌ست، و مقصود این است که بعضی در آنچه دارند، دارای حریت و استقلال‌اند؛ چنان‌که نه استقلال و حریت خود را به زبردست خود منتقل می‌کنند و نه می‌توانند چنین کاری بکنند، و این جز از ناحیه‌ی خدای سبحان نیست؛ زیرا فرادستی و فرودستی، هرچند از شئون اجتماعی‌ست و از آرای بشر و سنن اجتماعی و جاری در مجتمع آنان نشأت می‌گیرد، مانند سایر امور اجتماعی، ریشه‌ی طبیعی و تکوینی نیز دارد.

این برتری‌ها و برتری‌جویی‌ها، تا ابد ادامه خواهد داشت؛ اگرچه سطحش گاهی از فردی به اجتماعی تغییر می‌کند؛ زیرا هیچ‌وقت بشر نمی‌تواند باب مغالبه و مسابقه در برتری را به روی خود سد کند. البته باید توجه داشت که برتری کیفی، خود یکی از نعمت‌های الهی‌ست؛ چراکه تسلط طبقه‌ای از مردم بر طبقه‌ی دیگر، یکی از مصالح مجتمع بشری‌ست؛ زیرا طبقه‌ی مسلط، به سبب نیرومندی‌اش امور طبقه‌ی زبردست را تدبیر و زندگی او را تکمیل می‌کند.

آیه‌ی شریف چنین می‌گوید که خداوند میان شما فرق نهاده و برخی از شما را از حیث رزق بر بعضی دیگر برتری داده است؛ چنان‌که برخی را آزاد و مستقل در تصرف کرده، و بعضی را برده و تبع آنان قرار داده که بدون اذنشان نمی‌توانند کاری بکنند. پس کسانی که برترند، رزق خود را که نسبت بدان حریت و استقلال دارند، به زبردست و برده‌ی خود نمی‌دهند تا هر دو در رزق برابر شوند. پس این دو طبقه، با هم مساوی نیستند؛ بلکه آن رزقِ نوأم با حریت و استقلال، نعمتی‌ست که خدا به طبقه‌ی برتر اختصاص داده است. آیا باز هم نعمت خدا را انکار می‌کنید؟ (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۴۲۶-۴۲۷).

کیفیت تحصیل رزق

انسان‌ها از نظر استعدادها و مواهب خدادادی، با هم متفاوت‌اند. با این حال، پایه‌ی اصلی پیروزی‌ها، تلاش و کوشش آدمی‌ست. آن‌ها که سخت‌کوش‌ترند، پیروزترند، و آن‌ها که تنبل‌تر و کم‌تلاش‌ترند، محروم‌ترند. از این رو خداوند به‌صراحت



وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَيْمَلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمٰوٰتِ
 وَٱلْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ ٱلْأَمْثَالَ
 إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا
 مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا
 فَهُوَ يُفِقُّ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوِي ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ
 بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّرَجُلَيْنِ
 أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ
 مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن
 يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾ وَٱللَّهُ غَيْبٌ
 السَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ ٱلسَّاعَةِ ٱلْإِكْمَاحِ ٱلْبَصْرِ
 أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٧٧﴾ وَٱللَّهُ
 أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ
 لَكُمْ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَارَ وَٱلْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
 ﴿٧٨﴾ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى ٱلطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِى جَوِّ ٱلسَّمَآءِ
 مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا ٱللَّهُ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٧٩﴾

به جای خدا، چیزهایی را می‌پرستند که
 اختیار هیچ‌گونه روزی‌رسانی را از آسمان‌ها
 و زمین برایشان ندارند و (اصلاً) نمی‌توانند
 (چنین کاری کنند). ۷۳ پس برای خدا
 همتیانی قائل نشوید؛ زیرا خدا می‌داند و
 شما نمی‌دانید. ۷۴ خداوند، سخن مهمی را
 بیان کرده است: برده‌ای مملوک که اختیار
 هیچ چیزی را ندارد و (در مقابل)، کسی
 که از جانب خود به او روزی نیکویی
 داده‌ایم و او پنهان و آشکار از آن (مال) خرج
 می‌کند، آیا یکسان‌اند؟ سپاس و ستایش
 برای خداست؛ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.
 ۷۵ (باز هم) خدا سخن مهمی را بیان
 می‌کند: دو مرد را (در نظر بگیرید) که یکی
 از آنان، گنگ مادرزاد است و توانایی هیچ
 کاری را ندارد و سربار سرپرستش است (و)
 هر جا او را بفرستد، خیری (به بار) نمی‌آورد.
 آیا چنین شخصی، با کسی که به عدالت

فرمان می‌دهد و بر راه راست قرار دارد، برابر است؟ ۷۶ غیب آسمان‌ها و زمین، تنها از آن خداست، و کار
 (برپایی) قیامت، فقط مانند یک چشم بر هم زدن بلکه سریع‌تر از آن است؛ زیرا خدا بر هر کاری تواناست.
 ۷۷ خداوند، شما را از شکم‌های مادران‌تان بیرون آورد؛ در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید، و برای شما گوش و
 چشم و دل قرار داد؛ باشد که سپاسگزاری کنید. ۷۸ آیا به پرندگانی که در فضای آسمان، مسخر (قدرت خدا)
 هستند، نگاه نکردند که تنها خدا آن‌ها را نگه می‌دارد؟ به‌راستی در این (پدیده)، نشانه‌هایی برای افرادی که
 ایمان دارند، وجود دارد. ۷۹

۷۸. ابزارهای انسان برای شناخت

خداوند در آیه‌ی شریف می‌فرماید که شما را از رحم‌های مادرانتان متولد کرد؛ در حالی که شما از این معلوماتی که بعدها از طریق حس و خیال و عقل درک کرده‌اید، خالی بودید. این آیه، نظریه‌ی علمای نفس را تأیید می‌کند که می‌گویند: لوح نفس بشر، در ابتدای ایجادش، از هر نقشی خالی‌ست، و سپس به تدریج چیزهایی در آن نقش می‌بندد.

آیا انسان در بدو تولد از هر علمی تهی است؟
در این باب، چند نظر وجود دارد:

۱. نداشتن علم، در باره‌ی علم انسان است به غیر خودش (علم حصولی)؛ چراکه علم به خویشتن، مصداق «لَا تَمْلِكُونَ شَيْئًا» نیست. دلیل قرآنی این نکته، این قول خدای متعال است: «بعضی از شما به نامطلوب‌ترین سنین بالای عمر می‌رسند، تا بعد از علم و آگاهی، چیزی را ندانند (و همه‌چیز را فراموش کنند)» (نحل/۷۰)؛ چون این از ضروریات است که چنین کسی در چنین حالی به نفس خود علم دارد، و هر چه پیرتر شود، به خودش جاهل می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۴۵۱-۴۵۲). پس انسان علم حضوری دارد. بنابراین، نوزاد، خود را درمی‌یابد و از خود شناخت دارد و برای جلب نفع خویش در مقام آشامیدن شیر برمی‌آید و از طریق گریه، گرسنگی خود را اظهار می‌کند (انوار درخشان، ج ۹، ص ۵۰۸).

۲. عام بودن آیه، بر این دلالت می‌کند که علم حضوری (علم انسان به خودش)، مانند سایر علوم، یعنی علوم حصولی، در ابتدای پیدایش انسان نبوده و سپس در نفس پیدا شده است (روح‌المعانی، ج ۱۴، ص ۲۰۰). در پاسخ به این نظریه باید گفت که درست است که آیه عام است؛ لکن ناظر به علم حصولی است و نه مطلق حصولی و حضوری.

۳. بدون شك حتی علوم بدیهی و لازم و فطری (توحید و خداشناسی) نیز در آن لحظه به صورت «فعلی» در انسان نبوده، و تنها استعداد و قوه‌ی آن در نهاد آدمی وجود داشته است. به تعبیر دیگر، ما در لحظه‌ی تولد، از همه‌چیز حتی از خویشتن خویش غافل بوده‌ایم؛ ولی درک بسیاری از حقایق بالقوه در ما نهفته بوده است. کم کم چشم ما قدرت بینایی، گوشمان قدرت شنوایی، و عقلمان قدرت درک و تجزیه و تحلیل یافت و ما از این مواهب سه‌گانه الهی بهره‌مند شدیم. نخست، تصورات بسیاری از اشیا را از طریق حس درک کردیم و آن را

به عقل سپردیم. سپس از آن‌ها مفاهیم کلی و کلی‌تر ساختیم و از طریق «تعمیم» و «تجرید»، به حقایق عقلی دست یافتیم. قدرت تفکر ما به جایی می‌رسد که به خویشتن خود علم حضوری پیدا می‌کنیم؛ سپس علوم و دانش‌هایی که بالقوه در نهاد ما بوده، جان می‌گیرد و فعلیت پیدا می‌کند، و ما این علوم بدیهی و لازم را پایه‌ای برای شناخت علوم نظری و غیر بدیهی قرار می‌دهیم. بدین ترتیب، عمومیت آیه، استثنایی نخورده است (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۳۶).

ابزار شناخت آدمی

خداوند، مبادی تصوری و تصدیقی را به انسان عنایت فرموده است. چون مبدأ تمامی تصورات، حواس ظاهری‌ست که عمده آن‌ها حس باصره و حس سامعه است و آن حواس دیگر یعنی لامسه و ذائقه و شامه به اهمیت آن دو نمی‌رسند، از سمع و بصر نام برده و مبدأ تصدیق و فکر را قلب معرفی کرده است. اهمیت مبادی تصوری این است که هرگز عالم خارج به درون وجود ما راه نمی‌یابد؛ بلکه تصویر و ترسیم و اشکالی از آن با وسایلی در روح ما نقش می‌بندد، و به این ترتیب، شناخت ما از جهان خارج، به وسیله‌ی ابزاری چون سمع و بصر به دست می‌آید. این ابزار، آنچه را که از خارج دریافته‌اند، به ذهن و فکر ما که مبدأ تصدیقی‌اند، منتقل می‌کنند و ما آن‌ها را با نیروی عقل و اندیشه در می‌یابیم و تجزیه و تحلیل می‌کنیم.

علم انسان، یا از طریق «تجربه» به دست می‌آید یا «استدلال عقلی». تجربه، بدون استفاده از چشم و گوش امکان ندارد؛ اما استدلال عقلی، از طریق «فؤاد» یعنی عقل صورت می‌گیرد. این نکته شایان توجه است که فؤاد گرچه به معنی قلب (عقل) آمده، لکن این تفاوت را با قلب دارد که در معنی فؤاد، جوشش و افروختگی (مفردات، ص ۶۴۶)، یا به تعبیر دیگر، تجزیه و تحلیل و ابتکار وجود دارد (تفسیر نمونه، ج ۱۱، صص ۳۳۷-۳۳۸).

اکنون که خداوند این ابزار شناخت را به انسان مرحمت فرموده، لازم است که او به درگاهش شکرگزاری کند، هدف از خلقت این نعمات را بفهمد و آن‌ها را در مسیر تحقق آن هدف به کار ببندد. هدف برتر از اعطای نعمت به بشر، تکامل جسدی و مادی نیست؛ بلکه تکامل معنوی و روحی‌ست؛ یعنی شناخت نعمت‌ها و دریافتن اهمیت آن‌ها و فواید بزرگی که دارند و بهره‌برداری از آن‌ها در آنچه خدا فرمان داده است؛

که همانا شناخت خداوند است (تفسیر هدایت، ج ۶، ص ۱۰۲). / باب

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٨٠﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بِأَسْكُمْ كَذَلِكَ يَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٨٢﴾ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾ وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾ وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفُّ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿٨٥﴾ وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَالْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾ وَالْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾

خدا برای شما خانه‌هایتان را محل سکونت و آرامش قرار داد و از پوست چهارپایان (نیز) برای شما خانه‌هایی قرار داد که در روز کوچ و روز اقامت‌تان، (حمل) آن (خانه)ها را سبک می‌یابید، و از پشم و کرک و موی آن‌ها، برای مدتی (معین) اثاث (منزل) و مایه‌ی بهره‌مندی قرار داد. ۸۰. خدا از آنچه آفریده، سایه‌هایی برای شما قرار داد، و از کوه‌ها برایتان پناهگاه‌هایی قرار داد، و برایتان جامه‌هایی آفرید که شما را از گرما حفظ می‌کند، و جامه‌هایی که شما را از آسیب‌هایی که در جنگ به یکدیگر می‌رسانید، حفظ می‌کند. بدین‌سان، نعمتش را بر شما تمام می‌کند تا مگر تسلیم (فرمان او) شوید. ۸۱ (با این همه)، اگر پشت کنند، (بر تو سرزنشی نیست؛) زیرا وظیفه‌ی تو صرفاً رساندن آشکار (پیام الهی) است. ۸۲. نعمت

خدا را می‌شناسند و باز (هم) آن را انکار می‌کنند، و این در حالی‌ست که بیشتر آنان کافر و ناسپاس‌اند. ۸۳ زمانی (را یاد کن) که از هر امتی، گواهی را برمی‌انگیزیم. آنگاه به کافران نه اجازه‌ی (عذرخواهی) داده خواهد شد و نه از آن‌ها خواسته می‌شود که رضایت (الهی) را جلب کنند. ۸۴ هنگامی که ستم‌کاران، عذاب را ببینند، (عذاب) بر آن‌ها سبک نمی‌شود، و به آن‌ها مهلت داده نخواهد شد. ۸۵ هنگامی که مشرکان، معبودهایشان را ببینند، خواهند گفت: «پروردگارا، اینان، همان معبودهای ما هستند که ما به جای تو (آنان را) می‌پرستیدیم.» آنگاه (معبودان) به آنان پاسخ می‌دهند: «بی‌شک شما دروغ می‌گویید.» ۸۶ در آن روز، (مشرکان) در پیشگاه خدا سر تسلیم فرود می‌آورند و نسبت دروغی که همواره (به خدا) می‌دادند، از نظرشان ناپدید می‌شود. ۸۷

۸۳. بهره‌ی ما انسان‌ها از نعمات الهی چیست؟

آیا خداوند نعمات دنیا را صرفاً برای تحقق لذت بیشتر در اختیار انسان‌ها قرار داده یا علل دیگری در کار بوده است؟ آیا ما به دنیا آمده‌ایم تا از این نعمات، بهره‌ی مادی ببریم و عیش و لذت خود را به غایت برسانیم و سپس همه‌ی آن‌ها را یکسره برای دیگران باقی گذاریم؟

عربی بیابانی نزد رسول خدا ﷺ آمد و از او درخواستی کرد. حضرت این آیه را برایش خواندند: «خدا خانه‌هایتان را جای آرامش‌تان قرار داد.» اعرابی گفت: بله. حضرت خواندند: «و از پوست چهارپایان برایتان خیمه‌ها ساخت تا از حمل آن‌ها در رنج نیفتید.» اعرابی گفت: آری. آن حضرت پیوسته خواندند و او گفت آری؛ تا رسیدند به این آیه: «خدا نعمت‌های خود را این‌چنین بر شما تمام می‌کند. باشد که تسلیم فرمان او شوید.» اعرابی این را که شنید، پشت کرد و رفت. پس این آیه نازل شد: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ تُوِّبُوا وَ يُكْرَهُوا وَ أَكْرَهُهُمُ الْكٰفِرُونَ.» (الدرالمنتون، ج ۴، ص ۱۲۶).

«معرفت»، مقابل انکار، و مانند علم است که در مقابل جهل قرار دارد. بسیاری از انسان‌ها، نعمات خداوند را انکار عملی می‌کنند؛ یعنی از نعمت بهره‌ی مادی می‌برند؛ اما به خدا و رسول و روز جزا ایمانی ندارند. آنان، کفران نعمت‌های الهی، قرآن و توحیدی را که نعمت‌ها به آن‌ها دلالت می‌کنند، به حد کمال رسانده‌اند؛ زیرا علاوه بر کفر و جحود، عناد و لجابت هم می‌نمایند و از راه خدا جلوگیری می‌کنند.

معنای آیه این است که کفار می‌دانستند که نعمت‌ها از خداست؛ اما برعکس مقتضای این دانایی عمل می‌کردند که ایمان به خدا و رسول او و روز جزا و تسلیم عملی بود. آنان وقتی موعد عمل سر می‌رسید، به مقتضای انکار عمل می‌کردند؛ نه آنچه مقتضای معرفت است. بیشترشان البته به صرف انکار عملی قناعت نمی‌کردند و کفر و عناد با حق و جحود و اصرار بر آن را نیز بدان می‌افزودند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۴۵۷).

البته از آیه برمی‌آید که هنگامی که دعوت حق با اصول منطقی‌اش در درون جان انسان پرتو می‌افکند، با عوامل نفی و بطلان که گاهی در نفس آدمی وجود دارد، درگیر می‌شود.

اندازه‌ی این توفان و جدال که مدتی طول می‌کشد، متناسب با قدرت و ضعف عوامل نفی است. اگر عوامل نفی و انکار، قوی‌تر باشند، بعد از مدتی غلبه خواهند کرد. شاید به همین سبب باشد که لفظ «ثم» که معمولاً برای عطف کردن توأم با فاصله به کار می‌رود، در میان آیه آمده است. برخی نیز این فاصله‌ی موجود در آیه را چنین علت‌چینی کرده‌اند که عمل آن‌ها، عملی بعید بود؛ چراکه سزاوار این بود که آنان با شناخت نعمت خدا، صمیمانه اعتراف کنند و به سوی او بیایند؛ اما راه انکار را پوییدند (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۵۰-۳۵۱).

تعمم از نعمات، هم مادی‌ست و هم روحانی

نعمت دو اعتبار دارد: ۱. مطابق حال کسی‌ست که نعمت به او داده شده است؛ از این جهت که در صراط تکوین و رشد و سعادت جسمانی و بدنی‌اش به نعمت نیازمند است؛ ۲. کسی که به او نعمت داده می‌شود، در صراط تشریح یعنی سعادت روحی و انسانی‌اش به نعمت احتیاج دارد، و وجود نعمت، باعث معرفت او به نعمت و سپس به منعم، آنگاه موجب ایمان وی به خدا و رسول و روز جزا می‌شود. همچنین باعث می‌شود که انسان آن نعمت را در راه رضای خدای متعال صرف کند.

شخصی که به خدا و رسولش ایمان دارد، هر دو نعمت را دارد؛ هم جسمانی و هم روحانی. کافر اما فقط به یک نعمت مادی و دنیوی منعم است و از دیگری محروم است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۴۵۸-۴۵۹).

البته مقصود از نعمت، مطلق نعمات است، و مفهوم «نعمت‌الله»، چنان وسیع و گسترده است که همه نعمت‌های مادی و معنوی حتی وجود شخص پیامبر ﷺ را شامل می‌شود. امام صادق ع از باب بیان مصداق اتم و اکمل نعمت الهی فرموده است: «به خدا سوگند، نعمت‌الله که خداوند به وسیله‌ی آن‌ها به بندگانش لطف کرده، ماییم، و سعادتمندان به وسیله‌ی ما سعادتمند می‌شوند.» (نورالانقلین ج ۳، ص ۷۲).

امام باقر ع ذیل جمله‌ی «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ تُوِّبُوا وَ يُكْرَهُوا...» فرموده است: «مقصود این است که نعمت ولایت علی را به ایشان شناسانید و به ولایتش دستورشان داد؛ ولی ایشان بعد از وفات او آن را انکار کردند.» (البرهان، ج ۲، ص ۳۷۸). /



کسانی که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند، به سزای فسادگری‌شان، عذابی بر عذاب‌شان می‌افزاییم. ۸۸ روزی (را یاد کن) که در میان هر امتی، گواهی از خودشان برضد آنان برانگیزیم، و تو را بر ضد اینان گواه آوریم. و این کتاب را که بیانگر هر چیزی (مربوط به هدایت مردم) و هدایت و رحمت و بشارتی برای تسلیم‌شدگان (در برابر خدا) است، نازل کردیم. ۸۹ خداوند به عدالت و نیکوکاری و ادای (حق) خویشاوندان فرمان می‌دهد و از گفتار و کردار زشت و کار ناپسند و ستم نهی می‌کند. شما را پند می‌دهد؛ باشد که پند گیرید. ۹۰ هنگامی که با خدا پیمان می‌بندید، به آن وفا کنید، و پس از محکم کردن سوگندها (پیمان)، آن‌ها را نشکنید؛ در حالی که خدا را بر (سوگندهای) خویش ضامن قرار داده‌اید؛ چه این‌که خدا از

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا
فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي
كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا
عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ
شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾ إِنَّ اللَّهَ
يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِتَائِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ
الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
﴿٩٠﴾ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ
بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ
اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ
عَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا
بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ
اللَّهُ بِهِ وَلِيَبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
﴿٩٢﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ
يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

کارهایتان آگاه است. ۹۱ مانند زنی نباشید که رشته‌ی تابیده‌ی خود را پس از محکم کردن، از هم باز و رشته رشته می‌کرد؛ به طوری که سوگندهایتان را مایه‌ی فساد و فریب در میان خود قرار دهید؛ به بهانه‌ی این‌که گروهی (دیگر، از نظر امکانات)، از گروهی (که با آنان پیمان بسته‌اید)، افزون‌ترند. خدا شما را فقط با این (فراوانی امکانات) امتحان می‌کند و قطعاً در روز قیامت، (حقیقت) آنچه را که در آن همواره اختلاف داشتید، برایتان توضیح خواهد داد. ۹۲ اگر خدا می‌خواست، حتماً شما را (به اجبار) امتی یگانه قرار می‌داد؛ ولی هر که را بخواهد، گمراه، و هر که را بخواهد، هدایت می‌کند، و حتماً در مورد آنچه می‌کردید، بازخواست خواهید

شد. ۹۳

۸۹. آیا همه‌ی علوم در قرآن یافت می‌شود؟

پاسخ این پرسش که چه چیزی را باید در قرآن جست و از آن توقع داشت، در گرو فهم جایگاه قرآن در کنار شخص رسول خدا ﷺ است. خداوند به رسولش می‌فرماید: به‌زودی شهادتی مبعوث می‌شوند که برضد مردم در باره‌ی آنچه کرده‌اند، شهادت می‌دهند، و تو یکی از ایشان هستی. برای همین، کتابی بر تو نازل کردیم که حق را از باطل بیان و مشخص می‌کند تا تو با آن در روز قیامت برضد ستم‌کاران، در باره‌ی ستم‌هایی که کردند، و کتاب، آن ستم‌ها را معرفی کرده بود و بر مسلمانان، به اسلامشان که باز قرآن آن را بیان کرده بود - چون هادی و رحمت و بشرای ایشان بود - شهادت دهی (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۴۷۰).

قرآن، مبین چیست؟

در باب این‌که قرآن، مبین چه چیزهایی‌ست، دو نظر کلی وجود دارد:

۱. چون قرآن کریم، کتاب هدایت برای عموم مردم است و کار و شأنی جز این ندارد، مراد از «لِكُلِّ شَيْءٍ»، همه‌ی چیزهای مربوط به هدایت است؛ از قبیل معارف حقیقی مربوط به مبدأ و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهی و قصص و مواعظی که مردم در اهتدا و راه یافتن‌شان، به آن‌ها محتاج‌اند. پس قرآن، تبیان این‌هاست؛ نه تبیان همه‌ی علوم. همچنین صفت خاص آن که مربوط به خصوص مسلمین است که حاضر شده‌اند در برابر حق تسلیم شوند، این است که هدایتی‌ست که مسلمین به وسیله‌ی آن به سوی صراط مستقیم راه می‌یابند و رحمتی از ناحیه‌ی خدای سبحان به سوی ایشان است که با عمل بدان، به خیر دنیا و آخرت می‌رسند و به ثواب خدا و رضوان او نایل می‌شوند، و بشارتی برای ایشان است که به ایشان مغفرت و رضوان و بهشت‌های خدا را که در آن نعیم مقیم است، نوید می‌دهد. بنابراین چون قرآن، کتاب تربیت و انسان‌سازی برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه‌های معنوی و مادی‌ست، منظور از «همه‌چیز»، تمام اموری‌ست که برای پیمودن این راه لازم است؛ نه این‌که قرآن، دایرة‌المعارف بزرگی‌ست که تمام جزئیات علوم ریاضی و جغرافیایی و شیمی و فیزیک و گیاه شناسی و مانند این‌ها در آن آمده است (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۶۱).

۲. اگر مراد از تبیان، اظهار مقاصد به وسیله‌ی کلام و

دلالت‌های لفظی باشد، قرآن کریم به بیشتر از آنچه در نظریه‌ی یکم گفته شد، دلالت لفظی ندارد؛ لیکن در روایات آمده که قرآن، تبیان هر چیزی‌ست و علم «ما کان و ما یکون و ما هو کائن - یعنی آنچه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود - همه در قرآن هست. پس لازمه‌ی این روایت این است که مراد از تبیان، اعم از بیان به طریق دلالت لفظی باشد، و هیچ بعید نیست که اشارات و اموری در قرآن کریم باشد که اسرار و نهفته‌هایی را کشف کند که فهم عادی و متعارف نتواند آن را دریابد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۴۶۹).

روایاتی در خصوص جامعیت قرآن کریم

امام صادق علیه السلام فرموده است: «ما متولدشده از رسول خداییم و در همان زمان تولد، از کتاب خدا آگاه هستیم. در قرآن، از آغاز خلقت و آنچه که تا روز قیامت خواهد شد، خبر آسمان و زمین، خبر بهشت و جهنم، و خبر آنچه تا کنون شده و آنچه که خواهد شد، همه هست، و من همه را می‌دانم؛ همان‌طور که کف دست خود را می‌بینم؛ زیرا خدای متعال فرموده است: در آن کتاب، تبیان هر چیزی هست.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۱).

هم‌ایشان فرموده است: «ما می‌دانیم آنچه را که در آسمان‌هاست، و آنچه را که در زمین است، و آنچه را که در بهشت و جهنم است، و آنچه را که بین آن‌هاست.» حماد می‌گوید: من، بهت‌زده به آن حضرت نگاه می‌کردم. فرمود: «ای حماد، این خود در کتاب خدای متعال آمده است.» آنگاه آیه‌ی شریف را تلاوت کرد و فرمود: «آنچه گفتیم، همه در کتابی‌ست که تبیان هر چیز است.» (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۶).

در حدیث دیگری نیز فرموده است: «خداوند در قرآن هر چیزی را بیان کرده است. به خدا سوگند، چیزی از نیاز مردم کم نگذاشته تا کسی نگوید اگر فلان مطلب درست بود، در قرآن آمده بود. آگاه باشید: همه‌ی نیازمندی‌های بشر را خدا در آن نازل کرده است.» (نورالثقلین، ج ۳، ص ۷۴۰).

در جای دیگر، امام علیه السلام نظر مردم را به باطن قرآن جلب می‌کند و می‌فرماید: «تمام اموری که حتی دو نفر در آن اختلاف دارند، اصل و ضابطه‌ای در قرآن دارد؛ ولی عقل و دانش مردم به آن نمی‌رسد.» (همان، ص ۷۵)؛ یعنی اگر مردم تاکنون آن اصل را دریافت نکرده‌اند، به سبب محدودیت عقلی است، و الا با شکوفایی عقول، امکان کشف آن‌ها نیز وجود دارد. / ب



وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٩٤﴾ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩٥﴾ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾ مَن عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾ إِنَّمَا سُلْطٰنُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٠﴾ وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٢﴾

سوگندهایتان را مایه‌ی فساد و فریب در میان خود قرار ندهید؛ که در این صورت، گامی پس از استواری‌اش می‌لغزد، و به سزای بازداشتن (مردم) از راه خدا، (طعم) عذاب را (در دنیا) می‌چشید و (در آخرت نیز) عذابی بزرگ خواهید داشت. ۹۴ و عهد خدا را به بهایی ناچیز مفروشید. اگر می‌دانستید، (باور می‌کردید که) تنها آنچه نزد خداست، برایتان بهتر است، (و نه چیز دیگر). ۹۵ آنچه نزد شماست، تمام می‌شود، و آنچه نزد خداست، باقی می‌ماند. حتماً پاداش کسانی را که صبر پیشه کردند، مطابق بهترین کارهایی که می‌کردند، به آنان خواهیم داد. ۹۶ هر کس که کاری شایسته بکند - چه مرد و چه زن - در حالی که ایمان داشته باشد، بی‌گمان او را به زندگانی پاک و خوشی زنده می‌کنیم و حتماً پاداش‌شان را مطابق

بهترین کارهایی که می‌کردند، به آنان خواهیم داد. ۹۷ هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر؛ ۹۸ زیرا او هیچ تسلطی بر کسانی که ایمان آورده‌اند و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند، ندارد. ۹۹ تسلط او صرفاً بر کسانی‌ست که وی را به سرپرستی می‌گیرند و کسانی که به خدا شکر می‌ورزند. ۱۰۰ هنگامی که (حکم) آیه‌ای را جایگزین آیه‌ای (دیگر) کنیم - و خدا به آنچه نازل می‌کند، آگاه‌تر است - می‌گویند: «تو فقط دروغ‌پردازی.» (نه؛ این‌طور نیست؛) بلکه بیشترشان نمی‌دانند. ۱۰۱ بگو: روح‌القدس، آن را از سوی پروردگارت نازل کرد؛ در حالی که سراسر حق است تا مؤمنان را ثابت‌قدم کند و هدایت و بشارتی برای تسلیم‌شدگان (در برابر خدا) باشد. ۱۰۲

نایل می‌شود، تبیین فرموده است. چنین انسانی، علم و ادراکی خواهد داشت که دیگران ندارند.

۲. قدرت: خداوند در آیهی «و یاری مؤمنان، همواره حقی بر عهده‌ی ماست.» (روم/۴۷) و آیهی «اگر به خداوند یگانه و روز جزا ایمان بیاورند و عمل صالح کنند، نه ترسی بر آن‌هاست، و نه غمگین خواهند شد.» (مائده/۶۹)، بر قدرت چنین انسانی در احیای حق و ابطال باطل اشاره فرموده است.

این علم و قدرت تازه، مؤمن را آماده می‌کند که اشیا را چنان‌که هستند، ببیند و آن‌ها را به دو قسم کند: حق و باقی؛ باطل و فانی. وقتی مؤمن این دو را از هم متمایز دید، از صمیم قلبش از باطل فانی که همان زندگی مادی دنیاست، اعراض می‌کند و به عزت خدا اعتزاز می‌جوید، و وقتی عزتش از خدا شد، دیگر شیطان با وسوسه‌هایش، و نفس اماره با هوی و هوس‌هایش، و دنیا با فریبندگی‌هایش نمی‌توانند او را ذلیل و خوار کنند؛ زیرا با بصیرتی که یافته است، بطلان متاع دنیا و فناء نعمت‌های آن را می‌بیند.

چنین کسانی، دل‌هایشان متعلق به خداست، جز او را نمی‌خواهند و جز از سخط او نمی‌هراسند. برای خویشتن، حیات ظاهر و پیوسته‌ای سراغ دارند که جز خداوند، اداره‌کننده‌ی آن نیست، و در طول مسیر زندگی، چیزی جز حُسن و جمال نمی‌بینند. از دریچه‌ی دید آنان، هر چه که خدا آفریده، حَسَن و جمیل است، و جز کارهایی که رنگ نافرمانی او را به خود گرفته، هیچ چیز زشت نیست.

چنین انسانی، در نفس خود، نور، کمال و عزتی می‌یابد که نمی‌توان اندازه‌گیری کرد و در حیاتی دائمی و زوال‌ناپذیر، و نعمتی باقی و فناپذیر، و لذتی خالص از اَلَم و کدورت، و خیر و سعادت غیر آمیخته به شقاوت به سر می‌برد. این ادعا، خود حقیقتی است که عقل و اعتبارات عقلی، مؤید آن هستند و آیات بسیاری از قرآن کریم نیز بدان ناطق است.

این حیات جدید و اختصاصی که خباثتی در آن نیست که فاسدش کند یا آثارش را از بین ببرد، جدای از زندگی سابق نیست که همه در آن مشترک‌اند، و در عین این‌که غیر آن است، با همان است. بنابراین اختلافشان صرفاً در مراتب مختلفی است که دارند. پس کسی که چنین زندگی‌ای دارد، دو جور زندگی ندارد؛ بلکه زندگی‌اش قوی‌تر و روشن‌تر و واجد آثار بیشتر است؛ همچنان‌که روح قدسی که خدای عز و جل آن را مخصوص انبیا دانسته، زندگی سومی نیست؛ بلکه درجه‌ی سوم از زندگی است که بالاتر از مراتب قبلی است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۴۹۱-۴۹۳). / ب

۹۷. ای مؤمنان، بیایید خود را با حیات طیبه زنده کنیم

خداوند، به زنان و مردان مؤمن، بدون این‌که فرقی میان این دو دسته در قبول ایمانشان و نیز اثر اعمال صالحشان گذاشته باشد، وعده داده که عمل صالح کنند تا با حیات طیبه احیا شوند. البته باید توجه کرد که ایمان را شرط این احیا خوانده است؛ زیرا عمل کسی که مؤمن نیست، حبط می‌شود و اثری ندارد (مائده/۵؛ هود/۱۶).

نکته‌ی دیگر این‌که آیه‌ی شریف، توهم تفاوت شخصیتی یا مقام معنوی زن و مرد را به زیبایی ابطال کرده و ملاک برتری و ارجمندی انسان (زن یا مرد) نزد خداوند را ایمان و عمل صالح او دانسته است (تفسیر نمونه، ج ۱۱، صص ۳۹۱-۳۹۲).

ماهیت حیات طیبه

خداوند، مؤمنی را که عمل صالح کند، با حیات جدیدی غیر آن حیاتی که به دیگران نیز داده است، زنده می‌کند. البته مقصود این نیست که حیاتش را تغییر می‌دهد؛ مثلاً حیات خبیث او را به حیات طیبی مبدل می‌کند؛ چنان‌که اصل حیات، همان حیات عمومی باشد و تنها صفتش تغییر پیدا کرده باشد؛ زیرا اگر مقصود این بود، کافی بود که بفرماید: ما حیات او را طیب می‌کنیم؛ ولی چنین نفرموده؛ بلکه فرموده است که ما او را به حیاتی طیب زنده می‌کنیم.

پس این آیه، نظیر آیه‌ای است که می‌فرماید: «آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت‌هاست و از آن خارج نمی‌شود؟» (انعام/۱۲۲) و چنین افاده می‌کند که خدای متعال، حیاتی ابتدایی و جداگانه و جدید به او افزوده می‌فرماید. البته برخی از مفسران، این حیات را به حیات بهشتی، حیات برزخی (روح‌المعانی، ج ۱۴، ص ۲۳۷)، قناعت (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۰)، رزق حلال (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۴۸) و غیر این‌ها نیز تطبیق داده‌اند.

آثار زنده شدن با حیات طیبه

آیاتی که شناسنده‌ی این حیات طیبه هستند، این آثار حقیقی را برای آن نشان می‌دهند:

۱. علم: خداوند در آیه‌ی «آنان، کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه‌ی دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده است.» (مجادله/۲۲) و آیه‌ی ۱۲۲ سوره‌ی انعام که پیشتر ذکر شد، نور علمی خود را که آدمی با آن به سوی حق راه می‌یابد و به اعتقاد حق و عمل صالح



وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ
الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ
مُبِينٌ ﴿١١٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِبَيِّنَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ
اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١٧﴾ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِبَيِّنَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكٰذِبُونَ
﴿١١٨﴾ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ
وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ
صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ ﴿١١٩﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى
الْآخِرَةِ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٢٠﴾
أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ
وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغٰفِلُونَ ﴿١٢١﴾ لَاجِرَمَ
أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿١٢٢﴾ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ
لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جٰهَدُوا
وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢٣﴾

قطعاً می دانیم که آنان می گویند: «(قرآن را) فقط بشری به او می آموزد.» زبان کسی که (این قرآن را) به او نسبت می دهند، گنگ و نارساست، و این (قرآن) به زبان عربی روشن است. ۱۰۳ کسانی که به آیات و نشانه‌های خدا ایمان نمی آورند، خدا آنان را هدایت نمی کند و عذابی دردناک خواهند داشت. ۱۰۴ تنها کسانی که به آیات و نشانه‌های خدا ایمان ندارند، دروغ می بافند. آنان، دروغگویان حقیقی اند. ۱۰۵ کسی که پس از ایمان آوردنش، به خدا کافر شود، عذابی سخت خواهد داشت؛ (البته) جز کسی که وادار (به کفر) شود و در حالی که دلش با ایمان آرام گرفته است؛ اما کسانی که کفر را با رضایت بپذیرند، خشمی از جانب خدا بر آنان است و عذابی بزرگ خواهند داشت. ۱۰۶ این بدان سبب است که آنان زندگی دنیا را بر آخرت

ترجیح دادند و این که خدا افراد کافر را هدایت نمی کند. ۱۰۷ آنان، کسانی هستند که خدا بر دل‌ها و گوش‌ها و چشم‌هایشان مهر (شقاوت) نهاده، و آنان، غافلان حقیقی اند. ۱۰۸ بدون شك، آنان در آخرت، زیانکاران واقعی اند. ۱۰۹ از سوی دیگر، پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از شکنجه شدن هجرت کردند، آنگاه به جهاد رفتند و صبر پیشه کردند، پروردگارت پس از این (مراحل)، قطعاً بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۱۰

۱۰۶ - ۱۰۸. حکم تقیه و ارتداد

آخرت که حیات دائمی و زندگی در جوار رب العالمین و غایت و نتیجه‌ی خلقت و زندگی انسانی‌ست، ترجیح داده و آن را به جای این اختیار کرده‌اند. به عبارت دیگر، اینان هدف دیگری جز دنیا ندارند و از آخرت به کلی بریده و بدان کفر ورزیده‌اند. بنابراین، خدا هم مردم کافرپیشه را هدایت نمی‌کند، و چون خدا هدایت‌شان نمی‌کند، از راه سعادت و بهشت و رضوان همراه می‌شوند و در غضب خدا و عذابی بزرگ می‌افتند.

علت ارتداد مرتدان

انسان‌هایی که به سبب غفلت، زندگی دنیا را اختیار کردند و هدف قرار دادند و از اهدتا به سوی زندگی آخرت نومید شدند و از آن یکباره دل شستند، حس و شعور و عقلشان، اسیر چارچوب مادیات شد. پس دیگر به ماورای ماده که همان زندگی آخرت است، توجهی ندارند؛ دیگر به آنچه که مایه‌ی عبرتشان است، نمی‌نگرند؛ آنچه را که مایه‌ی اندرزشان است، نمی‌شنوند؛ و به ادله و حجت‌هایی که آنان را به سوی آخرت راهنمایی می‌کند، فکر و تعقل نمی‌کنند. بنابراین، به علت غفلتی که منتسب به خودشان است، خداوند بر دل‌ها، گوش‌ها و چشمانشان مَهر می‌زند تا دیگر آنچه که دیگران را به سوی آخرت راه می‌نماید، در دل و گوش و چشم آنان راه پیدا نکند و به کلی بدان ادله بی‌اعتنا شوند و حتی احتمال بودن چنین ادله‌ای را هم ندهند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۵۰۹-۵۱۱).

توضیح این‌که اعمال خلاف و انواع گناهان، آثار سوئی بر حس تشخیص و درک و دید انسان می‌گذارد و سلامت فکر را به تدریج از او می‌گیرد. هر قدر که آدمی در این راه فراتر رود، پرده‌های غفلت و بی‌خبری بر دل و چشم و گوش او محکم‌تر می‌شود، و سرانجام کارش به جایی می‌رسد که چشم دارد و نمی‌بیند، گوش دارد و نمی‌شنود، و دریچه‌ی روح او به روی همه‌ی حقایق بسته می‌شود و مَهر می‌خورد، و حس تشخیص و قدرت تمییز که برترین نعمت الهی‌ست، از او گرفته می‌شود. واژه طبع و مَهر خوردن، کنایه از نفوذناپذیری مطلق است: گاهی برای این‌که کسی به محتوای صندوقی دست نزنند و در آن را نگشاید، آن را محکم می‌بندند، و بعد از بستن، با نخ مخصوصی محکم می‌کنند و روی آن مهر می‌زنند؛ که اگر گشوده شود، فوری معلوم می‌شود (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۲۰-۴۲۱). /

مشرکان، عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه و صهیب و بلال و خباب را دستگیر و شکنجه کردند تا از عقاید خود برگردند و به ساحت پیامبر ﷺ توهین کنند. در آن شکنجه، پدر و مادر عمار کشته شدند، و عمار بر زبانش چیزی راند که آن‌ها راضی شدند و او را آزاد کردند. خدای سبحان نیز این قصه را برای رسول گرامی‌اش بازگفت. وقتی که جماعتی برای آن‌جناب خبر آوردند که عمار کافر شد، حضرتش فرمود: «نه، حاشا! عمار از سر تا پایش آکنده از ایمان است، و ایمان با گوشت و خونش آمیخته شده است.» تا این‌که خود عمار شرفیاب محضر پیامبر ﷺ شد؛ در حالی که گریه می‌کرد. حضرت فرمود: «چه حال و چه خبر؟» عرض کرد: خبری بسیار بد آورده‌ام، یا رسول‌الله! زیرا رهایم نکردند تا زبان به ساحت تو دراز کردم و خدایان ایشان را به خیر یاد کردم. رسول خدا ﷺ اشک‌های عمار را پاک کرد و فرمود: «اگر بار دیگر نیز با تو چنان کردند، تو هم همین کار را تکرار کن.» آنگاه این آیه‌ی شریف نازل شد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۵۷؛ با کمی اختلاف، در الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۳۲).

مقابله تقیه و ارتداد

در آیه‌ی شریف، خداوند، تقابل دو گروه را تبیین می‌فرماید که دو ویژگی مشترک و یک اختلاف دارند. آن دو ویژگی مشترک، این‌هاست: ۱. هر دو گروه، در ابتدا مؤمن‌اند؛ ۲. هر دو گروه اظهار کفر می‌کنند. اختلافشان نیز این است که گروهی با اجبار و اکراه اظهار کفر می‌کند؛ در حالی که قلبش مطمئن و آرامش‌یافته به ایمان، و در حقیقت در حال تقیه است؛ اما گروه دوم در حالی اظهار کفر می‌کند که سینه‌ی خود را برای کفر گشاده و کفر را پذیرفته و به آن خوشنود شده و آن را در خود جای داده، و در حقیقت مرتد شده است.

آیه‌ی شریف در پایان چنین حکم می‌کند که تنها گروه دوم، مغضوب خداوند قرار خواهد گرفت.

علت غضب خداوند بر مرتدان

خداوند، از علت غضب کردن خود بر مرتدان چنین می‌گوید که ایشان حیات دنیا را که حیاتی مادی‌ست و نتیجه‌ی دیگری جز تمتع‌های حیوانی و اشتغال به مشتتهای نفس ندارد، بر حیات

لَعْنَةٍ

﴿۱۱۰﴾ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۱۱﴾ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۱۲﴾ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۱۳﴾ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَلًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۱۱۴﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَاللَّدْمَ وَلَحْمَ الْخِزْيِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱۵﴾ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ السَّنَتُكُمْ الْكُذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِيَتَفَرَّقُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿۱۱۶﴾ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَهُمْ عَذَابُ الْيَوْمِ ﴿۱۱۷﴾ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا مَاقَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۱۸﴾

روزی (را یاد کن) که هر کسی، در حالی که از خودش دفاع می کند، (به پیشگاه خدا) می آید، و عمل هر کس به طور کامل به او داده می شود، و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند. ۱۱۱ خدا، سخن مهمی را بیان کرده است: شهری که امن و آرام بود و روزی (مردم) اش از هر طرف، فراوان و گوارا به آن می رسید. پس (اهالی آن) نسبت به نعمت های خدا ناسپاسی کردند؛ پس خدا (نیز) به کیفر رفتارشان، (طعم) گرسنگی و ترس فراگیر را به آنان چشاند. ۱۱۲ به راستی پیامبری از جنس خودشان نزدشان آمد؛ (ولی) نتیجه این شد که او را دروغگو شمردند؛ پس در حالی که ستم کار بودند، عذاب، آنان را فرا گرفت. ۱۱۳ بنابراین، از آنچه خدا روزی تان کرده، درحالی که حلال و پاکیزه است، بخورید، و اگر تنها خدا را می پرستید، شکر نعمتش را به جا آورید. ۱۱۴ او فقط (خوردن) مردار

و خون و گوشت خوک و آنچه را که (هنگام ذبحش) نام غیر خدا بر آن خوانده شده، حرام کرده است. پس هر کس (برای زنده ماندن)، ناچار (به خوردن اینها) شود، در صورتی که ستم کار و متجاوز نباشد (، ایرادی ندارد)؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۱۵ (بی جهت) در مورد چهارپایانی که زبان هایتان به دروغ (سخنانی در باره ی آنها) بیان می کند، نگویند که این حلال است و این حرام؛ تا نتیجه اش این شود که به خدا دروغ ببندید. کسانی که به خدا دروغ می بندند، به هدف خود نخواهند رسید. ۱۱۶ بهره ای ناچیز (در دنیا) دارند، و (در آخرت)، عذابی دردناک خواهند داشت. ۱۱۷ مواردی را که در گذشته برای تو شرح دادیم، بر یهودیان حرام کردیم، و ما بر آنان ستم نکردیم؛ بلکه آنان همواره بر خودشان ستم می کردند. ۱۱۸

رسولی فرستاد تا از کفران نعمت‌های خدا زنده‌شان دهد و آثار شوم و شقاوت‌بار آن را برایشان تشریح کند.

قریه‌ای چنین بهره‌مند و برخوردار از نعمات مادی و معنوی ممکن است دو راه در پیش گیرد:

۱. کفران نعمت مادی و تکذیب نعمت معنوی

کفران نعمت مادی باعث شد که خداوند لباس گرسنگی و ترس را به آن قریه بپوشاند؛ طوری که آن‌ها را از هر طرف احاطه کرد و راه چاره را به رویشان بست. حال اگر خدای سبحان که در قهر و غضبش نامتناهی‌ست، بیش از این، آنان را به نعمت و عذاب دچار کند، چه حالی خواهند داشت؟

ایشان اما به کفران نعمت مادی اکتفا نکردند؛ بلکه رسول خود را که نعمتی معنوی بود نیز تکذیب کردند؛ با این‌که از خودشان بود و او را کاملاً می‌شناختند و می‌دانستند که او به امر الهی دعوتشان می‌کند و آنان را به راه رشاد می‌خواند. با این حال ظلم کردند، و عذاب الهی نیز ایشان را به سبب ظلمشان گرفت.

۲. تصرف حلال و طیب در نعمات الهی

حال که در کفران رزق فراوان، عذاب، و در تکذیب دعوت انبیاء، مجازات وجود دارد، می‌شود راه دیگری را نیز پیمود: می‌توان در حلال و طیب آنچه خدا روزی این قریه کرده، تصرف کرد؛ بدون این‌که از این تصرف منع شود و دلواپسی به خود راه دهد؛ بلکه شکر خدا را به جای آورده، و او را پرستش کند. این نکات در تصرف حلال و طیب نهفته است: ۱- آیه در

مقام حلال نمودن مطلق رزق طیب است و نه یک رزق خاص؛ ۲- مراد از حلیت و طیب بودن رزق این است که طبع بشر از آن محروم نباشد؛ یعنی طبع آدمی آن را پاکیزه بداند و از آن خوشش آید و بدان متمایل شود. ملاک حلیت شرعی هم همین است؛ چون حلیت شرعی، تابع حلیت فطری‌ست. آری، دین خدا همه‌اش مطابق فطرت است، و خدای سبحان، انسان را مجهز به جهاز تغذیه خلق کرده و موجوداتی از زمین مانند حیوانات و نباتات را مطبوع انسان قرار داده است، و طبع بشر بدون هیچ انزجار و ناخوشایندی مایل به آن‌هاست، و چنین چیزی برای او حلال است؛ ۳- این‌که خداوند، نعمت تصرف در حلال و طیب را یادآوری می‌کند، سببی برای تبیین لزوم و وجوب شکرگزاری‌ست. وجود نعمت، سبب وجوب شکر می‌شود؛ ۴- خطاب آیه به مؤمنان است؛ چون تنها مؤمنان خدا را عبادت می‌کنند و جز او را نمی‌پرستند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۵۲۱-۵۲۵)؛

گرچه برخی از مفسران (کشاف، ج ۲، ص ۶۴۰؛ روح‌المعانی، ج ۱۴، ص ۲۴۶)، مخاطب آیه را به‌اشتباه مشرکان دانسته‌اند. /ب

۱۱۲ - ۱۱۴. نعمات مادی و معنوی ناشی از تحقق نظام

اسلامی را شکرگزار باشیم

خداوند متعال در مَثَلی که در آیات شریف آمده است، از قریه‌ای برخوردار از نعمات مادی و معنوی چنین سخن می‌گوید: ۱- خداوند، مایحتاج اهلس را فراهم کرده است؛ ۲- این نعمت‌ها را با فرستادن پیغمبری برایشان تمام کرده و به حد کمال رسانده است. این پیغمبر، ایشان را به آنچه مایه‌ی صلاح دنیا و آخرتشان است، دعوت می‌کند؛ لکن آنان به نعمت‌های او کفر می‌ورزند، فرستاده‌ی الهی را تکذیب می‌کنند و بدون اذن خدا، تشریح حکم و تحلیل و تحریم می‌کنند. در نتیجه، خدا هم نعمات خود به ایشان را به نعمت و عذاب تبدیل می‌کند.

برخی از مفسران، این مثل را حکایت حال اهل مکه دانسته (ر.ک: ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۴، ص ۶۳)، و بعضی از روایات نیز آن را بر قومی خاص تطبیق کرده‌اند (ر.ک: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۱؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۸۶)؛ ولی باید گفت که اگرچه آیه‌ی شریف با مضمون این روایات تطبیق‌پذیر است، از سیاق آیات بر می‌آید که مثلی عمومی و زمینه‌چین برای تبیین نتیجه‌ی کفران نعمات الهی باشد.

نوع‌شناسی نعمات قریه‌ی مذکور

الف - نعمات مادی

خداوند، سه صفت امنیت، اطمینان و سرازیر شدن رزق را برای قریه‌ی یادشده ذکر می‌کند که متعاقب هم‌اند؛ گرچه نعمت اطمینان، به منزله‌ی رابط میان دو صفت دیگر است؛ چون هر قریه‌ای وقتی امنیت داشت (چه از هجوم اشرار و چه از حوادث طبیعی از قبیل زلزله)، مردمش اطمینان و آرامش پیدا می‌کنند و دیگر مجبور نمی‌شوند که جلاي وطن کنند و متفرق شوند. از کمال اطمینان، صفت سوم پدید می‌آید و رزق قریه فراوان و ارزان می‌شود؛ چون از همه‌ی قراء و شهرستان‌های اطراف بدانجا آذوقه آورده می‌شود، و مردمش دیگر مجبور نمی‌شوند که زحمت سفر و غربت را تحمل کنند و برای طلب رزق و آوردن آن به قریه‌ی خود، بیابان‌ها و دریاها را زیر پا بگذارند و مشقت‌های طاقت‌فرسا ببینند. پس برخورداری از این سه نعمت، تمامی نعمت‌های مادی و صوری را برای اهل آن قریه جمع کرده بوده است.

ب - نعمات معنوی

خداوند، نعمتی معنوی نیز به نعمت‌های مادی این قریه اضافه کرد که صلاح معاش و معادشان در آن نهفته بود؛ برایشان



ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السَّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ
 بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٩﴾
 إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 ﴿١٢٠﴾ شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَيْنَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 ﴿١٢١﴾ وَءَاتَيْنَاهُ فِي النَّبَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ
 الصَّالِحِينَ ﴿١٢٢﴾ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
 وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٣﴾ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ
 اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا
 كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٢٤﴾ أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ
 وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ
 هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢٥﴾
 وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ بِهِ وَإِنَّ صَبْرًا
 لَّهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ﴿١٢٦﴾ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ
 وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٧﴾
 إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿١٢٨﴾

(با این همه)، باز هم پروردگارت نسبت به کسانی که از روی جهالت، مرتکب گناه شدند، آنگاه پس از آن توبه کرده، (رفتار خود را) اصلاح کنند، پروردگارت پس از آن (توبه)، قطعاً بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۱۹. ابراهیم الگو و پیشوایی (برای مردم و) فرمان‌بردار خدا و حق‌گرا بود و از مشرکان نبود. ۱۲۰. شکرگزار نعمت‌هایش بود. (بدین سبب، خدا) او را برگزید و به راه راست هدایتش کرد. ۱۲۱. در دنیا به او (زندگی) نیکویی دادیم و قطعاً او در آخرت از شایستگان است. ۱۲۲. آنگاه به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم پیروی کن؛ (همو) که حق‌گرا بود و از مشرکان نبود. ۱۲۳. (حکم روز) شنبه، تنها بر کسانی مقرر شد که درباره‌ی آن (با پیامبران) به اختلاف افتادند. قطعاً پروردگارت در روز قیامت، میان آنان درباره‌ی آنچه بر سرش اختلاف می‌کردند، داوری خواهد کرد. ۱۲۴.

با سخنان محکم و درست و اندرز نیکو، (مردم را) به راه پروردگارت دعوت کن و با بهترین شیوه با آنان بحث کن؛ زیرا فقط پروردگارت از (وضعیت) کسی که از راه او منحرف شده، آگاه‌تر است، و اوست که به (وضعیت) هدایت‌یافتگان داناتر است. ۱۲۵. اگر مجازات می‌کنید، به همان مقدار که به شما تجاوز شده است، مجازات کنید، و اگر صبر کنید، این (صبر) برای شکیبایان بهتر است. ۱۲۶. صبور باش؛ که صبر تو فقط به توفیق خداست، و بر آنان اندوه مخور و از نیرنگ‌هایشان دل‌تنگ مشو. ۱۲۷. خدا با کسانی است که خود را (از خشم او) حفظ می‌کنند، و کسانی که به‌راستی نیکوکارند. ۱۲۸.

۱۲۵. تبیین راه‌های دعوت به امر دین

رسول گرامی اسلام مأمور شده است که مردم را با یکی از سه طریق «حکمت»، «موعظه‌ی حسنه» و «مجادله‌ی احسن»، به امر دین دعوت کند.

۱- حکمت (برهان منطقی): به معنای دست یافتن به حق و رسیدن بدان به وسیله‌ی علم و عقل است (مفردات، ص ۲۴۹). بنابراین، مراد از حکمت، حجتی است که نتیجه‌اش حق باشد؛ آن هم چنان که هیچ شک و وهم و ابهامی در آن نماند.

۲- موعظه (خطابه‌ی منطقی): یعنی کارهای نیک طوری یادآوری شوند که قلب شنونده با شنیدن آن‌ها رقت پیدا کند، و در نتیجه تسلیم شود (همان، ص ۸۷۶). این، بیانی است که از آنچه مایه‌ی صلاح حال شنونده است و از مطالب عبرت‌آور که آثار پسندیده دارد، بهره‌مند است. خداوند، موعظه را به قید حسنه مقید کرده، و این دلالت می‌کند بر این که بعضی از موعظه‌ها حسنه نیستند.

۳- جدال (جدل منطقی): جدال، سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه‌جویی است (همان، ص ۱۸۹). جدال، استدلالی صرفاً برای منصرف کردن خصم از چیزی است که بر سر آن نزاع می‌کند؛ بدون این که خاصیت روشنگری حق را داشته باشد؛ بلکه یعنی آنچه را که خصم خودش به تنهایی یا او و همه‌ی مردم قبول دارند، بگیریم، و با همان، ادعای مقابل را رد کنیم. خداوند، جدال را به قید «بِأَثَرِ حُجَّتٍ» مقید فرموده است. پس مشخص می‌شود که بعضی از جدال‌ها غیر حسن، برخی حسن (نیکو) و بعضی دیگر احسن (نیکوتر) هستند. در روایات داریم که هم حقایق که مبنای جدال احسن هستند، در قرآن است و هم روش جدال احسن (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۲؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۳)؛ یعنی روش آن را باید از قرآن آموخت.

تحقق دعوت مؤثر در قالب‌های سه‌گانه

خداوند، نیک می‌داند که تنها چیزی که در راه دعوت به امر دین مفید است، همانا حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن است. حُسن موعظه، از جهت حُسن اثر آن در احیای حق است، و حُسن اثر موعظه وقتی دیده می‌شود که واعظ خودش به آنچه وعظ می‌کند، عمل کند، و از آن گذشته، در وعظ خود آن قدر حُسن خلق نشان دهد که کلامش در قلب شنونده مقبول بیفتد؛ قلب با مشاهده‌ی آن خلق و خوی رقت یابد؛ پوست بدن جمع شود؛ گوش، آن را بگیرد؛ و چشم در برابر آن خاضع شود.

جدال نیز باید احسن باشد؛ یعنی جدال‌کننده از هر سخنی که خصم را بر رد دعوتش تهییج می‌کند و او را به عناد و لجاجت وامی‌دارد و به غضب می‌اندازد، بپرهیزد و مقدمات کاذب را هرچند که خصم راستش بپندارد، به کار نبندد؛ مگر همان‌طور که گفته شد؛ یعنی در پی نقض مقدمات کاذب باشد. همچنین باید از بی‌عفتی در کلام و از سوء تعبیر اجتناب کند و به خصم خود و مقدمات او توهین نکند و فحش و ناسزا نگوید و از هر نادانی دیگری بپرهیزد؛ چون اگر غیر این کند، درست است که حق را احیا کرده؛ اما این کار را با احیای باطلی و کشتن حقی دیگر کرده است. چون جدال، بیشتر از موعظه، به حُسن نیاز دارد، خداوند، موعظه را به حُسن ولی جدال را به احسن مقید کرده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۵۳۴-۵۳۶).

توجیه ترتیب روش‌های سه‌گانه

در باب توجیه ترتیب روش‌های دعوت، مفسران، نظریات متفاوتی طرح کرده‌اند:

الف - ترتیب بیان‌شده، به حسب افراد است؛ یعنی چون تمام مصادیق و افراد حکمت خوب است، آن را یکم آورده است؛ اما چون موعظه، دو قسم خوب و بد دارد، و موعظه‌ی خوب، مجاز شمرده شده، آن را دوم آورده است؛ و چون جدال، سه قسم بد، خوب و خوبتر دارد، و از این سه قسم، تنها قسم سوم مجاز است، آن را در رتبه‌ی سوم ذکر کرده است. در این که دعوت‌کننده، متناسب با اوضاع، از چه روشی برای دعوت استفاده کند، به تشخیص خود او مربوط است (همان).

ب - ترتیب، به حسب فهم مردم و استعداد پذیرفتن حق است. خواص که دارای دل‌هایی نورانی و قوی و مستعدند و حقایق عقلی را زود می‌پذیرند، از راه حکمت یعنی برهان دعوت می‌شوند. عوام که دل‌های تاریک و استعدادی ضعیف دارند و الفت‌شان بیشتر با محسوسات، و دل‌بستگی‌شان بیشتر با رسوم و عادات است، با موعظه‌ی حسنه به راه می‌آیند. بعضی دیگر که معاند و لجاجت‌بازند، باطل را سرمایه‌ی خود قرار می‌دهند و می‌خواهند حق را با آن سرکوب کنند. بنابراین آنان را باید از راه مجادله دعوت کرد (روح‌المعانی، ج ۱۴، ص ۲۵۴).

ج - مجادله به نحو احسن اصلاً دعوت نیست؛ بلکه غرض از آن، چیز دیگری غیر دعوت و صرف اقناع دشمن و ساکت کردن اوست تا چنین نپندارد که سرمایه‌ای علمی دارد، و نتواند با حق بجنگد. برای همین، در آیه شریف، موضوع جدال به آن دو عطف نشده؛ بلکه سیاق آیه به هم خورده و جدال در سیاقی دیگر آمده است (تفسیر فخر رازی، ج ۴، ص ۱۲۹).
ب/